

## ناصر پایدار

## توضیح

از انتشار نخستین شماره «سیمای سوسیالیسم» حدود ۷ سال می گذرد. «سیما» سنگ بنای موجودیت و فلسفه تولد خود را از ژرفای مبرمیت پیکار برای سازمان دادن جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر اتخاذ کرد. تشریح مارکسی و کارگری مسائل اساسی این جنبش و بیرون کشیدن روایت شفاف طبقاتی موضوعات مبتلابه مبارزه طبقاتی پرولتاریا از زیر آوار تعابیر و تحریفات هولناک سوسیال بورژوائی، نخستین وظیفه تاریخی بسیار مهمی بود که در این گذر بر دوش «سیما» سنگینی می کرد. گفتگوی تحزب و تشکل و سازمانیابی جنبش کارگری حلقه بسیار مهمی از زنجیره متصل این بحثها بوده است. چپ سندیکالیست و فرقه گرا تا این زمان همه تلاش خود را برای بی تفاوت ماندن در قبال این گفتگوها بکار گرفته است. همزمان از نثار اتهاماتی نظیر راسیونالیسم!!، اتوپی پردازی!!، رادیکالیسم روان؟؟!!، دعانویسی؟؟!!، حزب ستیزی!! یا اقتدا به «کمونیسم شورائی»!!! و نظائر اینها هیچ ابا نکرده است. ما سخت بر این باوریم که عمر تمامی بی اعتنائیها بعلاوه تاریخ مصرف کلیه اتهامات یاد شده رو به افول و انقراض است. مباحث سیما پاسخی به ملزومات حیاتی سازمانیابی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر است. در طول قرن بیستم گرایشات و افراد زیادی با اتکاء به نقد سوسیال دموکراسی، نقد بلشویسم و رخدادهای بلافصل انقلاب اکتبر، نقد سوسیالیسم روسی و .... برای بیرون راندن جنبش کارگری از ورطه راه حلهای سوسیال بورژوائی تلاش کرده اند. تفاوت بارز نوع نگاه «سیما» با همه آنها در عزیمت مشخص و گویا از پاسخ شفاف به مسائل جنبش لغو کار مزدی بعنوان جنبشی بالفعل و حی و حاضر بوده است. این نقطه خروج بطور دقیق همان سنگر و مکانی است که مارکس و کمونیستهای کارگر ماقبل و مابعد مارکس در آن مستقر و استوار بوده اند. این بحثها باید هر چه ژرف تر انکشاف یابند و با مبارزات جاری طبقه کارگر به هم در آمیزند. مقاله زیر پاسخی به همین نیاز است و بر آن است تا مسأله تحزب و سازمانیابی جنبش کارگری را بگونه ای جامعتر و شفاف تر از گذشته کند و کاو نماید.

## جنبش کارگری ، کمونیسم و مسأله تحزب

تاریخ جنبش کارگری تاریخ تاخت و تاز راه حلهای لیبرالیستی و سوسیال رفرمیستی در همه قلمروهای حیات این جنبش، از جمله در عرصه سازمانیابی و تحزب طبقه کارگر است. در این راه حلهای و نسخه پیچی ها مسائلی بسیار

مهم و پایه ای مانند «مفهوم آگاهی طبقاتی کارگران»، «درونمایه وجودی جنبش کارگری»، «رابطه سازمانیابی طبقه کارگر با درونمایه وجودی و محتوای جاری جنبش توده های کارگر» و ....، یا بکلی تحریف گردیده است و یا بطور کامل بدست فراموشی سپرده شده است.

بدون کندوکاو مادی و طبقاتی این مؤلفه ها و بدون داشتن نگاهی ژرف به تحریفاتی که پیرامون هر کدام از این موضوعات صورت گرفته است نمی توان در زمینه سازمانیابی و تحزب طبقه کارگر به جمعبستی چاره ساز، پراتیک و طبقاتی دست یافت. به همین دلیل من بحث حاضر را از بررسی پدیده های مذکور آغاز می کنم و از این رهگذر به سراغ موضوع اساسی گفتگو یا مسأله تشکل و تحزب طبقاتی جنبش کارگری می روم.

## جنبش کارگری و آگاهی طبقاتی

«طبقه بورژوازی و طبقه پرولتاریا از خودبیگانگی همانندی را نشان می دهند. اما اولی در این از خود بیگانگی احساس آرامش می کند و غیریت را به مثابه قدرت خاص خود می شناسد و در آن شباهتی از وجود انسان را داراست. طبقه پرولتاریا در این غیریت خود را نابود شده احساس می کند و در آن ضعف و عجز خاص خویش و واقعیت هستی غیر انسانی ای را می بیند و هر آینه اصطلاح هگل را بکار بریم، در خفت او، نفرتی علاوه بر خفت است. نفرتی که با آن بالضروره توسط تضاد میان سرشت انسانی و شرایط حیاتش، که نفی کامل، قاطع و جامع این سرنوشته است به حرکت در می آید» (مارکس - خانواده مقدس)

مخالفان خصلت ضد کار مزدی جنبش متعارف طبقاتی و خودپوی کارگران پایه های استدلال خویش را بیش از هر چیز بر سنگ و ساروج آگاهی طبقاتی فرو می کوبند. آنان ضدیت با کار مزدی را در گرو تسلط کارگران به شناخت رابطه تولید اضافه ارزش، درک ماتریالیستی تاریخ و آناتومی مارکسی شیوه تولید سرمایه داری می بینند، مطابق استدلال آنها توده وسیع طبقه کارگر به دلیل بیحقوقی ها، ستمکشی ها و محرومیت از امکانات آموزشی و فرهنگی در گستره روابط درونی خویش قادر به حصول این شناخت و آگاهی ها نیست و لاجرم مبارزات خودجوش و طبیعی او نیز اساساً نمی تواند مبین وجود یک جنبش ضد سرمایه داری باشد!!!

ابداع چنان فرمولی برای توضیح عجز کارگران از شناخت ماهیت سرمایه داری یا تهی دانستن جنبش طبقاتی آنان از بار ضد کار مزدی درست به این می ماند که بیمار مسلولی زیر فشار تک سرفه های مرگ آلود و سیل خون جاری ریه هایش، لحظات آخر زندگی خویش را پشت سر می گذارد، در همین حال فیلسوف چیره دستی در کنار بستر او قدم می زند و همراه با افاضات علمی حیرت بار اعلام می دارد که بیمار به دلیل موفق نبودن در امتحان پاتوبیولوژی هیچ خشم و نفرت و کینه ای نسبت به سل ندارد!!! او با بیماری کاملاً در آشتی است و از هر گونه ضدیت با سل اظهار برائت و بی اطلاعی می کند!!!

این درک از آگاهی طبقاتی به رغم تمامی جوش و خروش و هیجانی که در وصف اهمیت آگاهی برای کارگران نشان می دهد، روایتی ایدئالیستی، عمیقاً بورژوائی و در تعارض با تبیین مارکسی آگاهی طبقاتی است. اگر این سخن درست مارکس را بپذیریم که:

«آگاهی هرگز نمی تواند چیزی سواى هستی آگاه باشد و هستی انسانها جریان واقعی زندگی آنهاست»

پس برای درک روشن آگاهی انسانها در هر دوره تاریخی باید سراغ شرائط موجود زندگی آنان را گرفت و شرائط زندگی آدمها در هر دوره، شیوه تولید اجتماعی مسلط آن دوران است، این تعریف البته بسیار عام است، ما در عصر تسلط سرمایه داری زندگی می کنیم و آگاهی و افکار و باورهای مسلط عصر ما طبیعتاً اندیشه ها، اعتقادات، ایدئولوژیها و کلاً آگاهی فرارسته از رابطه خرید و فروش نیروی کار است. یک نکته بسیار تعیین کننده و اساسی در همین جا این است که شالوده مادی این آگاهی یا همان شیوه تولید سرمایه داری رابطه ای در بنیاد متناقض و لاجرم سرچشمه تکوین و تکامل افکار، شعور و هستی آگاه اساساً متناقض و متضاد است. این نکته مهم و محوری در بسیاری موارد توسط افراد بدست فراموشی سپرده می شود. اینان می گویند که چون رابطه کار و سرمایه، منشأ تولید اضافه ارزش را در ذهن کارگران باژگونه می سازد پس توده های وسیع طبقه کارگر وجود این رابطه را امری محق، مقبول و سرنوشت طبیعی زندگی خود تلقی می کنند!!! این استدلال نیمی از حقیقت را در بر دارد اما در کلیت خود مبین درکی نادرست و باطل است. رابطه تولید اضافه ارزش منشأ سقوط کارگر از هستی اجتماعی و انسانی خویش است. تمامی فقر و گرسنگی و بیخانمانی و بی بهداشتی و بی آموزشی و ستمکشی سیاسی و همه سیه روزی کارگر از همین جا نشأت می گیرد. هستی اجتماعی کارگران که قرار است آگاهی طبقه آنان را «بسرشدت و به پیمانہ زند» از همین مصالح و مواد و ملاط ترکیب شده است. به این ترتیب همان رابطه اجتماعی و شیوه تولید معینی که در شیپارهای مغز صاحبان سرمایه و نمایندگان فکری بورژوازی، احساس امنیت، شادی، رضایت، غرور و فتح می آفریند در ساختار اندیشه و ذهن کارگر احساس تشویش و ناامنی، نکبت و حقارت، انتقاد و اعتراض ثبت می کند. رابطه خرید و فروش نیروی کار منشأ تولید اضافه ارزش را در چشم و مغز کارگر باژگون نشان می دهد و چنین می نماید که سرمایه خود ارزش اضافی آفریده است، این توهم را می آفریند و دامن می زند که کارگر بهای فروش «کار»!!! و نه نیروی کارش را دریافت داشته است!!! اما زندگی کارگر، شکم گرسنه وی و زن و فرزندش، محرومیت افراد بیمار خانواده اش از دارو و درمان، نابرابری دهشتبار وضع زندگی او با صاحبان سرمایه به رغم کار طاقت فرسای شبانه روزی و همه چیزهای دیگر بر سلول سلول مغز او فریاد می کشند که جنایتی عظیم بطور مستمر در پروسه وقوع است. سرمایه به وی می گوید که بهای «کار»!!! خود را گرفته ای!!!، هیچ متضرر نشده ای!!! و هیچ حقی از تو ضایع نشده است!!! اما زندگی کارگر، همان هستی اجتماعی او بر تمامی ساختار فکر و ذهنش تازیانه میکشد که این حرف دروغ است. جهان ثروتها و سرمایه ها، دنیای آسودگیها و نعمات، تمامی کاخهای عظیم و کل خوان الوان حیات، همه و همه فروغ رخساره های کار توست که در جام شادی و شادکامی سرمایه داران افتاده است، پس پرداخت بهای «کار» تو دروغی به عظمت تمامی جهان مخلوق کار توست.

شیوه تولید سرمایه داری اضافه ارزش حاصل در پروسه تولید را معجزه بی چون و چرای سرمایه اعلام می دارد، اما شرائط مادی و اجتماعی زندگی کارگر کیفرخواستی به حجم دنیای مخلوق کار وی علیه این حکم دروغ و ناروای سرمایه اقامه می نماید. این کار لزوماً نیازمند آن نیست که کارگر کاپیتال، فقر فلسفه و گروندریسه یا حداقل کار دستمزدی را خوب خوانده و اسرار نهانی پروسه تولید اضافه ارزش را از درون آنها استخراج کرده باشد. بالعکس شاید اصلاً معنی سرمایه و بنحو اولی معنای اضافه ارزش را هم نفهمد. چه بسا حوصله چندان برای خواندن «کار اضافی و لازم» نداشته باشد، و اگر چنان است که معمولاً چنین است بسیار بعید خواهد بود که از مبحث «کار الینه شده مارکس» سر در بیاورد. او به احتمال زیاد هیچکدام از این متون را نخوانده و قادر به بیان تئوریک ماجرا اساساً نیست. اما این را فراموش نکنیم که کاپیتال، گروندریسه و کل آناتومی مارکس از شیوه تولید کاپیتالیستی بیان

اندیشوار واقعیت‌های زمخت مادی زندگی اوست.

رابطه خرید و فروش نیروی کار در مغز طبقه بورژوازی راهکارها، راهبردها و دانش و آگاهی چگونه استثمار کردن توده های کارگر، راههای تشدید این استثمار، شیوه های بالا بردن بارآوری کار اجتماعی و افزایش زمان کار اضافی به زیان کار لازم، چاره اندیشی پیرامون پیشبرد کارزار رقابت و اشغال سهم عظیم تری از بازار فروش محصولات، تدابیر ریز و درشت مربوط به تصاحب سهم عظیم تری از اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران دنیا در پهنشدن وقوع رقابتها، راههای مقابله با بحران یا سرشکن کردن تمامی بار بحرانهای ذاتی سرمایه بر دوش طبقه کارگر و مانند اینها را کشت می کند اما در ذهن و مغز کارگران بذر موضوعات بکلی متفاوت و متضادی را می کارد. در اینجا چگونگی رتق و فتق معضلات معیشتی خانواده با این دستمزد بسیار اندک، نفرت از سرمایه داران و سرمایه که سوای سود به هیچ چیز نمی اندیشد، طاقت فرسا بودن شرائط کار و زندگی، مصیبت کارگر شدن یا فروشنده نیروی کار بودن، فقر و حقارت و سیه روزی ناشی از برده مزدی بودن و مانند اینهاست که حدیث زندگی و مشغله مداوم افکار است.

شیوه تولید کاپیتالیستی در مزرعه ذهن صاحبان سرمایه بذر راهکارها، شگردها، سیاستها و راهبردهای مؤثر سرکوب مبارزات کارگران، چگونگی مسخ و منجمد نمودن افکار توده های کارگر و شیوه های افزایش توهومات تیره و تار انسانها به جاودانگی بردگی مزدی را می افشانند اما در دنیای زندگی و چهاردیواری ذهن طبقه کارگر نطفه بگومگوها، پرسش و پاسخها، قضاوتها، تحلیلهای، گزینشها و رویکردهای دیگری را بارور می سازد. در اینجا گفتگو بر سر آنست که برای رهائی از نکبت و ادبار و سیه روزی موجود چه باید کرد؟ سخن از این است که باید با سرمایه داران، با تاراجگران محصول کار و تولید خویش در افتیم، باید دست در دست هم گذاریم و چرخ تولید را از حرکت فرو اندازیم، باید تعطیل کارخانه و انسداد مجاری تولید و سود را به ابزار قدرت خود در مقابل سرمایه داران تبدیل نمائیم. باید متشکل شویم و با دولت سرمایه داران وارد نبرد گردیم، باید برنامه ریزی کار و تولید را خود در دست گیریم و کار مزدوری را از اساس ملغی سازیم، باید به وجود سرمایه داری و سرمایه بودن ارزشها خاتمه دهیم، باید جهانی نو در افکنیم، جهانی فارغ از سرمایه، فارغ از طبقات، دولت، فارغ از اجبار کار، «جهانی با انسانهای آزاد از قید همه چیز حتی قید کار» جهانی که در فراخوانی هستی آن «رشد آزاد هر کس در گرو رشد آزاد همگان باشد». در اینجا نوع این موضوعات است که یکی پس از دیگری و هر کدام در سطحی از پیکار یا فازی از رشد و بلوغ و پیشبرد مبارزه طبقاتی به ساختمان اندیشه و باور کارگران فشار وارد می سازد.

این دریافتهای، اعتقادات و افکار از عالم بالا بر کارگران نازل نمی گردد، بالعکس همه و همه از اعماق زمین زندگی آنها و از بطن هستی اجتماعی و طبقاتی آنان فرا می جوشد. اساساً تمامی این سوخت و سازهای فکری تراوشات همین زندگی و فقط همین زندگی هستند. این زندگی یا این شرائط کار و معیشت و پیکار شرائطی منبعث از شیوه تولید سرمایه داری است. این اندیشه ها، دیدگاهها و نگاهها نیز واکنش طبیعی و جبری انسانها در مقابل استثمار و ستمکشی و جنایات برتافته از همین شیوه تولید است. واکنشی در ساختار ذهن و فکر طبقه کارگر، «طبقه ای در جامعه مدنی که طبقه ای از جامعه مدنی نیست»

در اینجا مخالفان حرفهای ما فریاد خواهند کشید که اگر چنین است، اگر شرائط زندگی و کار توده های کارگر زمین رویش این افکار و نظرات است پس چرا مارکس و انگلس و همه پیشروان جنبش کارگری در هر عصر و زمانه از درون طبقات اجتماعی دیگر پا به میدان نهاده اند!!! چرا کارگران و کارگر زادگان واقعی «ره پنهانی میخانه» را باز

نشناخته و دست به کار نوشتن «نقد فلسفه حق» و «دست‌نوشته های فلسفی و اقتصادی» نشده اند؟! چرا در چهارگوشه دنیای سرمایه داری با خیل عظیم کارگرانی مواجهیم که به رغم همه نارضائیهائی که از وضع زندگی و کارشان دارند هیچ سخنی از ضدیت با سرمایه داری به میان نمی آورند؟! چرا توده وسیعی از کارگران دنیا، در شروع قرن بیست و یکم، یکصد و پنجاه سال بعد از صدور مانیفست کمونیست هنوز نظام بردگی مزدی را ظرف جاویدان زندگی خویش تلقی می کنند؟! چرا طبقه کارگر بین المللی بطور غالب با سر بورژوازی به دنیای حاضر نظر می اندازد؟! چرا جنبش کارگری جهانی تمامی میدان افت و خیز سیاسی خود را در زمین بورژوازی، در قلمرو مانور آلترناتیوهای ارتجاعی سرمایه و در حوزه سیاه نفی و اثبات احزاب سیاسی نماینده این آلترناتیوها سنگچین می کنند؟! چرا توده های کارگر حتی زمانی که بزرگترین نقش را در انقلابات کشورها ایفاء می نمایند، باز هم به عزل و نصب دولتهای ارتجاعی سرمایه رضایت می دهند و به چنین جابجائیهای تمکین می کنند?!

این سؤالات یا سایر پرسشهای همسنخ آنها مسلماً موضوعیت دارند و هر کدام در جای خود بسیار جدی و مهمند. با این وجود هر کدام پاسخ شفاف و مؤثر و مدلل خود را دارد.

اگر از مارکس و آدمهای جنس وی صحبت به میان است آنان ساکنان آگاه ارض زندگی و کار و مبارزه طبقه کارگر بوده و هستند، پاهایشان در شرائط کار و معیشت و اعتراض کارگران دنیا سفت و استوار بوده است. دستگاه تفکر بورژوائی ابتدا خیل کثیر فعالین آگاه جنبش ضد سرمایه داری کارگران دنیا را از قلمرو حیات اجتماعی طبقه کارگر نفی بلد می کند، برای هر کدام آنها یک کارت عضویت افتخاری در باشگاه متفکران بورژوا صادر می نماید و پس آنگاه خیلی راحت و بدون هیچ دغدغه خیال نتیجه می گیرد که آگاهی و بصیرت طبقاتی کارگران از مغز دانشوران طبقات بالا ترشح گردیده است و همواره چنین خواهد بود!!! این دستگاه اندیشه یا نوع جامعه شناسی و تاریخ نگری، همواره و تاریخاً خیل عظیمی از ابوابجمعی طبقه کارگر را به جرم اینکه نیروی کار بیع و شری شده آنها نه بطور مستقیم بلکه بنا به ضرورت و الزامات شیوه تولید کاپیتالیستی، بطور غیر مستقیم در پروسه تولید اضافه ارزش مصرف میشود، به جرم اینکه زیر فشار پیگردهای پلیسی دولت سرمایه قادر به فروش نیروی کار خود نیستند، به جرم اینکه نیروی کار مورد فروش آنها نه یدی بلکه فکری است، آری به خاطر این جرمها از اساس هستی کارگر بودن خویش خلع طبقه کرده است!!! برای این نوع نظریه بافان کاملاً طبیعی است که خیل کثیری از فعالین جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر در هر دوره تاریخی را یگراست شناسنامه دانشوران و آگاهان طبقات بالا تفویض کند. سؤالات بعدی به اسارت عظیم ترین بخش توده های کارگر دنیا در غل آهنین توهم به بورژوازی، اندیشیدن با سر سرمایه، خرافه پرستی، تحجر دینی و بی بهرگی مفرط آنان از درک مادی تاریخ یا دانش طبقاتی و نقد رادیکال شیوه تولید سرمایه داری اختصاص دارد. این توده عظیم ژرف ترین و توحش بارترین درجه استثمار، ستمکشی و بیحقوقی کاپیتالیستی را تحمل می کند، اما نفس تحمل سیه روزیهای بیکران ناشی از پروسه ارزش افزائی سرمایه با طغیان امواج نیرومند جنبش لغو کار مزدی آنان بدرقه نمی شود، موضوع سؤال یا سؤالات درک چرائی و چگونگی این واقعیت متناقض است. در جستجوی پاسخ این سنخ پرسشها یا برای کشف ریشه های واقعی این تناقض باید به تار و پود ساختار و پویه عینی پدیده آگاهی طبقاتی بطور کلی بیشتر و بیشتر خیره شد و در این راستا چند نکته مهم زیر را در نظر گرفت.

۱. در بحث آگاهی طبقاتی کارگران نمی توانیم درجه شناخت این یا آن کارگر یا حتی بزرگترین ترین بخش کارگران این و آن جامعه را ملاک قرار دهیم. بحث بر سر پرتاریا به مثابه یک طبقه اجتماعی در دوره معینی از تکامل

مادی تاریخ است. طبقه ای که به حکم هستی اجتماعی خویش با نظام سرمایه داری در ستیز است و در این گذر مجبور است چند و چون این ستیز را اندیشه کند. «مسئله این نیست که در لحظه ای معین این یا آن پرولتر یا حتی کل پرولتاریا چه چیزی را هدف خود می داند. مسئله این است که پرولتاریا چه هست و بر اساس هستی خویش از نظر تاریخی چه کاری را ناچار است انجام دهد» مارکس، خانواده مقدس

میزان شناخت و بصیرت اجتماعی آدمها در درون هیچ طبقه اجتماعی یکدست و متوازن و همسطح نیست. از این که بگذریم، دانش انسانی و از جمله آگاهی و شناخت طبقاتی بسان هر پدیده حیاتی و اجتماعی تبلور یک پروسه زایش، بالندگی، بلوغ و تکوین است. فرایندی متشکل از لحظات و درجات متفاوت دقت و صحت یا دوری و نزدیکی به ریشه واقعیت است. وقتی که ریشه آگاهی کارگران را در تحمل استثمار کاپیتالیستی میکاویم معنایش این نیست که تحمل فقر و گرسنگی و ستمکشی منبعت از این شیوه تولید اجتماعی بطور فی نفسه متضمن شاخ و برگ کشیدن نقد مارکسی سرمایه داری در فکر و ذهن تک تک آدمها یا حتی اکثریت غالب آنهاست. بیشترین بخش کارگران دنیا از دیرباز تا امروز بگونه ای دهشتبار از فشار خرافه های دینی، عقب ماندگیهای فکری، ناسیونالیسم، بیداشی سیاسی، فقدان بصیرت طبقاتی، توهم به راه حلهای بورژوائی و مانند اینها رنج کشیده و رنج می کشند اما همین کارگران ماتریال و مصالح خام کمونیسم، نیروی احتراق جنبش ضد کار مزدی و جوانه های آماده رشد پیکار لغو کار مزدوری هستند. همین توده های کارگر در نقاط مختلف جهان با نظام سرمایه داری در جنگ و ستیزند. سطح بسیار نازل آگاهی آنان در آناتومی جامعه کاپیتالیستی، عقاید، سنن، افکار، حتی باورها و افکار و معتقدات کاملاً ارتجاعی و خرافی آنها در همان حال که کوبنده ترین ضربه را بر مبارزه طبقاتیشان وارد می سازد اما نفس مجادله و ستیز آنها با سرمایه داری را منتفی نکرده و نمی کند. تراکم توهمات بورژوائی و اسارت عمیق آنها در هاله سیاه دریافتها و شناخت شیئی واره منبعت از شیوه تولید سرمایه داری یا مبادله کار و سرمایه که دشمن قاهر هر نوع آگاهی طبقاتی پرولتاریاست باز هم قادر به قلع و قمع اساس اعتراض و مبارزه آنها با سرمایه یا نفوس شخصیت یافته اش یعنی سرمایه دار نشده و نمی شود.

همه کارگران یا حتی شمار چشمگیری از آنان با تفکر، درایت و بصیرت و ژرف نگری یا قدرت کندوکاو علمی و طبقاتی انسانی چون مارکس در صحنه تاریخ ظاهر نمی گردند اما مارکس یا کمونیستهای مارکسی از درون همین فرایند، از بطن شرائط کار و زندگی و پیکار همین طبقه و بسان پرچمداران و متفکران جنبش همین طبقه اجتماعی وارد میدان مصاف می شوند. مسئله بسیار اساسی تر و تعیین کننده تر در همین رابطه خاص این است که مارکس و مارکس ها یا هزاران اندیشمند ژرفکاو دورانیش نماینده جنبش کارگری مانند وی، حتی در یک لحظه واحد تاریخی، به صرف اعتبار وجود فکری و آگاهانه انفرادی شان هیچ چیز نیستند. این اندیشمندان، راهبران و راه حل پردازان، این انسانهای تیزبین، دورانیش متعلق به طبقه کارگر صرفاً در درون یک جنبش عظیم اجتماعی، به اعتبار پذیرش و بر اساس جایگاه مقبول خویش در میان توده عظیم کارگران معنا پیدا می کنند. آگاهی، اندیشه، باورها و تحلیلهایشان تنها و تنها بر مبنای درجه پذیرش طبقاتی در جنبش جاری و حی و حاضر کارگران ارزش مادی و اجتماعی و نظری کسب می نماید. اگر عمق این رابطه را بشکافیم بارزترین و برجسته ترین اصل یا رابطه ای که با آن روبرو می شویم زنجیره سراسری حلقه های متصل این شناخت و باور طبقاتی میان مارکس و مارکس ها با آحاد توده های کثیر و عظیم جنبش طبقاتی کارگران است. «شورای پتروگراد» شوراهاى انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انترناسیونال اول و جنبشها یا خیزشهای متحد و افق دار طبقاتی دوره های مختلف حیات جنبش کارگری دنیا محصول آگاهی

انفرادی نخبگان طبقه کارگر و دانشوران چیره دست این طبقه نبوده و نمیتوانند باشند. این حرف اول درک مادی تاریخ یا بینش ماتریالیستی مارکس است و اگر همین حرف اول را به درستی فهم و درک کرده باشیم همپیوندی، کلیت و انسجام درونی آگاهی طبقاتی در وسعت حیات اجتماعی و موجودیت پیکار یک طبقه و بطور مشخص طبقه کارگر را می توانیم دقیق تر تعمق کنیم. آگاهی طبقاتی پرولتاریا آگاهی طبقه بردگان مزدی سرمایه در یک زنجیره متحد طبقاتی و به بیان دیگر آگاهی جنبش طبقه کارگر است. پیوند میان اندیشمندترین فعالان و پیشروان فکری، عملی طبقه تا سطوح مختلف توده های جنبش در کلیه مبارزات جاری کارگران در دوره های مختلف حاد و آرام، انقلابی یا متعارف توسط سیستم عصبی یا گردش خون طبیعی کارسازی صورت میگیرد که خود این سیستم عصبی یا دستگاه گردش خون از جنس آگاهی طبقاتی است. جنس این آگاهی یا رنگ شناور این ساختار مرتبط طبقاتی ضدیت با سرمایه داری است. توده کثیر کارگرانی که به فراخوان تشکیل انترناسیونال اول پاسخ مثبت دادند و با شور و هیجان آهنگ شرکت در آن کردند به لحاظ درجه شناخت و دانش طبقاتی، از نظر قدرت تحلیل و آناتومی جامعه کاپیتالیستی، در قلمرو نقد اقتصاد سیاسی، در شناخت درک ماتریالیستی تاریخ، در تبیین دیالکتیک مادی رابطه فاعل و ابژه، شناخت و موضوع شناخت، انسان و تاریخ و جامعه و نظائر اینها نه فقط در سطح مارکس نبودند که به احتمال زیاد برای فهم و درک این مسائل هم مشکل داشتند اما در این میان یک عنصر بسیار تعیین کننده و حیاتی مارکس و همه این توده فراخاسته از اعماق و زوایای دنیای سرمایه داری آن روز را به هم پیوند می زد. این عنصر چیزی سواى ضدیت با سرمایه داری نبود. این سطح از شناخت، اینکه باید علیه سرمایه داری مبارزه کرد، اینکه چنین مبارزه ای شرط لازم زندگی و جبر بقای حیات انسانی کارگران است، اینکه نیروی کار توسط سرمایه استثمار می شود. اینکه سرمایه در تشدید و تعمیق و توسعه و حدت بخشیدن به استثمار کارگران هیچ مرزی را به رسمیت نمیشناسد، اینکه در برابر چنین هیولای وحشت آفرین انسان ستیز سواى مبارزه متحد و متشکل بین المللی توده های کارگر راه دیگری وجود ندارد، آری این داده ها، دانسته ها و یقینیات بصورت یک عنصر جاری زلال به هم پیوسته، بصورت سطح معینی از آگاهی طبقاتی، تمامی این توده عظیم فروشنده نیروی کار از حوزه ها و مناطق مختلف اروپای روز را به هم متصل می ساخت. به این ترتیب در گفتگوی آگاهی طبقاتی نمی توانیم احاد کارگران دنیا را در سالنهای وسیع برگزاری آزمونهای سراسری دوره های مقدماتی و متوسطه و عالی و بالاتر جمع کنیم و سپس از تک تک آنها تست میزان فراگیری کاپیتال و فقر فلسفه و گروندریسه و ایدئولوژی آلمانی یا خانواده مقدس و تئوریهای ارزش اضافی بعمل آوریم!!! ضدیت با سرمایه داری آگاهی خودانگیخته کارگر و واکنش طبیعی منبعث از تعارض منافع آنی او با پروسه ارزش پوئی و خودگستری سرمایه است. دیدگاهی که این سطح از آگاهی را به رسمیت نمی شناسد و منکر وجود آن می گردد، دیدگاهی بغایت پوزیتیویستی و جبرگرا است. مستقل از اینکه صاحبان این دیدگاهها، متفکران سوسیال دموکرات، نظریه پردازان آگاهی سندیکالیستی یا متولیان سکتهای حزبی پیرامون مقوله آگاهی طبقاتی چگونه فکر کنند و چه تحریفاتی در این قلمرو بعمل آورند تاریخ جنبش کارگری واقعیت مسأله را بگونه ای شفاف در مقابل ما تصویر کرده است. در فاصله سالهای ۱۹۰۲ تا انقلاب اکتبر و سالهای پس از آن ما شاهد استقبال گسترده جنبش کارگری روسیه از سوسیال دموکراسی و سپس بلشویکها هستیم. فراموش نشود که حزب سوسیال دموکرات یا بلشویسم بصورت یک ساختار حزبی نبود که توده های کارگر را سازمان داده و در خود متحد ساخته بود، شوراهاى کارگری ۱۹۰۵ را بلشویکها بوجود نیاوردند. شورای پتروگراد محصول مستقیم تلاش بلشویکها نبود. اما بخش عظیمی از جنبش کارگری روسیه در سالهای طولانی ماقبل و مابعد اکتبر حضور خود در عرصه

کارزار طبقاتی را با فراخوان بلشویسم همساز کرد. یک سؤال بسیار مهم این است که چه چیزی توده کثیر کارگران روسی را به بلشویسم پیوند می زد. چه نیرویی بر سر آنها فریاد می کشید که منشویکها را رها کنند و به بلشویسم بپیوندند؟ آیا جز این بود که این توده وسیع به رغم سطح نازل آگاهی و شناخت سیاسی، به رغم خرافه پرستی ها و بسیاری عیب و ایرادها اساسی دیگر، در زمین و آسمان، ندای ضدیت با سرمایه داری را دنبال می کرد. جز اینکه ضدیت با سرمایه بصورت رشته محبت دوست او را به کعبه و دیر فرا می کشید؟ عین همین مسأله در مورد جنبش کارگری در حال نطفه بندی سالهای ۱۹۰۰ جامعه ایران مصداق دارد، همچنانکه در مورد استقبال گسترده توده کارگر ایرانی از نیروهای چپ در انقلاب سال ۱۹۷۹ نیز کاملاً صادق است. احزاب، گروهها و جریانات ایرانی که کارگران به آنها روی میآوردند هیچکدام پرچمدار جنبش ضد سرمایه داری پرولتاریا نبودند اما توده کارگر ایران در هر دو دوره در جستجوی آلترناتیو ضد سرمایه داری به این امامزاده های بی تذکره دخیل می بست.

با این توضیحات شاید پاسخ سؤال مخالفان تا حدودی روشن شده باشد. نفس ضدیت با سرمایه درجه عالی آگاهی طبقاتی کارگران نیست، بالعکس سطح خودانگیخته، طبیعی و واکنش منافع آنی وی در قبال استثمار و ستمکشی و بیحقوقی سرمایه داری است. بحث بر سر رساندن کارگر یا جنبش کارگری به این درجه آگاهی یا به بیان دیگر سخن از ضد سرمایه داری نمودن کارگران نیست. بالعکس این مسأله در حکم استحصال حاصل است. تمامی گفتگو و کشمکش بر سر فراروی از این فاز است. سخن از ارتقاء جنبش ضد سرمایه داری و سطح شناخت ضد کار مزدی به جنبش لغو کار مزدوری و تدارک طبقاتی پرولتاریا برای استقرار سازمان شورائی کار و مدنیت کمونیستی است.

این دانش آموختگان طبقات دیگر نیستند که باید ضدیت با سرمایه و کمونیسم را به کارگران بیاموزند. کمونیسم آگاهی، شناخت و دانش برتافته از شرائط کار و زندگی و استثمار توده های کارگر است. افراد و گروههای متعلق به طبقات اجتماعی دیگر زیر فشار فرساینده بیحقوقی، توحش ها و جنایات سرمایه داری می توانند به جنبش کارگری و لاجرم به نوع نگاه و تبیین و تحلیل طبقه کارگر از شیوه تولید سرمایه داری ملحق گردند اما طبقه کارگر این دانش و شناخت و آگاهی را از دانشوران طبقات دیگر به عاریه نمی گیرد.

«سرانجام از این درک تاریخ که توسط ما ارائه شد، این نتیجه گیریها را نیز بعمل میآوریم. ۱. در سیر توسعه نیروهای مولده مرحله ای پیش میآید که در آن نیروهای مولده و وسائل مرادده تحت مناسبات موجود تنها ویرانی می آفرینند و دیگر نیروهای مولد نیستند، بلکه مخربند (ماشین آلات و پول) و در ارتباط با آن طبقه ای به ظهور می رسد که همه بار جامعه را به دوش میکشد، بدون آنکه از مزایای آن برخوردار باشد، طبقه ای که از جامعه رانده شده و ناگزیر از داشتن شدیدترین تضادها با سایر طبقات است. طبقه ای که اکثریت اعضای جامعه را تشکیل میدهد و منشأ آگاهی به ضرورت یک انقلاب بنیادی یعنی آگاهی کمونیستی است. آگاهی ای که طبعاً می تواند در میان سایر طبقات نیز با تعمق در وضعیت این طبقه پدید آید.....» (مارکس. ایدئولوژی آلمانی، تأکید از ماست)

رابطه تولید اضافه ارزش رابطه ای در بنیاد متناقض و درون ستیز است. این رابطه همانگونه که در پروسه تکوین و توسعه اجتماعی خود جامعه سرمایه داری و دو طبقه اساسی سرمایه دار و پرولتاریا را پدید میآورد، پایه های مادی لازم برای زایش و رشد و بلوغ دو نوع شناخت یا دو نوع آگاهی اساساً متضاد و متخاصم را هم مستقر می سازد. تسلط افکار، باورها، فرهنگ و ایدئولوژی طبقه حاکم بر جامعه و جهان حاضر به هیچوجه متضمن آن نیست که طبقه کارگر و جنبش کارگری خود سرچشمه نضج و بالندگی و توسعه آگاهی ضد سرمایه داری یا متناظر پیکار برای لغو کار مزدی نیست. طبقه ای که زیر فشار استثمار سبعانه سرمایه راهی سواي مبارزه، اعتراض و جنگ و ستیز طبقاتی

ندارد برای درک واقعیت این استثمار، یافتن ریشه های واقعی تشدیدش، تشریح چگونگی این استثمار در پروسه کار و تولید اجتماعی موجود، برای پیشبرد مبارزه خویشت علییه این استثمار و ستمکشی مجبور به کندوکاو و اندیشه است. جنگ طبقاتی علیه استثمار کاپیتالیستی نمی تواند به جنگ طبقه کارگر در همه قلمروهای دیگر حیات اجتماعی، قلمرو سیاست، فرهنگ، دانش، ادبیات، هنر و ارزشهای اجتماعی و انسانی تسری پیدا نکند، جنبش کارگری در همه این میادین به جنگ با سرمایه و به نقد نظام کاپیتالیستی عزم جزم میکند. همه اینها حلقه های پیوسته فعل و انفعالاتی است که وجوه مختلف یک وحدت را در پروسه پیکار ضد سرمایه داری طبقه کارگر تشکیل می دهند. توضیح واضح است که پرولتاریا در تحلیلها، در کندو کاوها و در تمامی پروسه آگاهی و شناخت و دانش طبقاتی خود از کل دستاوردهای تا کنونی علم و تتبعات علمی و کاوشهای تاریخی، جامعه شناسانه یا علوم طبیعی و فلسفه و همه علوم دیگر به هر میزان که بتواند کمک می گیرد. پرولتاریا بر روی زمین و نه در کره مریخ زندگی و مبارزه میکند. آنچه که محصول کار فکری و دانش و اختراع و کنکاش نسلهای پیشینان است فضای حاکم بر زندگی و تفکر و تعمق و فهم و تدبیر او را نیز متأثر میسازد.

نظریه نفی خصلت ضد کار مزدی کارگران و کاشفان ریشه آگاهی طبقاتی پرولتاریا در سرزمین دانش و فرهنگ طبقات بالا، از ایدالیسم بسیار حاد و کشنده ای در زمینه فهم مقوله آگاهی رنج می کشند. اینان آگاهی طبقاتی را عنصری جدا از پراتیک اجتماعی مبارزه طبقاتی تلقی می کنند و آن را به مثنی ایده و اعتقاد تنزل می دهند. در نهانگاه این تصور، شرائط مادی استثمار پرولتاریا یا نوع نگاه جنبش طبقاتی توده های کارگر به راه خروج از چنبره موجودیت سرمایه داری نیست که بیان اندیشوار آنها محتوا و قالب آموزشهای مارکس را می سازد، بالعکس پدیده اخیر است که به جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر موضوعیت و حیات عطا میکند. آگاهی در اینجا وحدت ایده و واقعیت نیست بلکه ایده ای است در خارج از مدار واقعیات که به درون آن حلول می کند تا پیچ و خم حیات و سرنوشت آن را رقم بزنند!!! هیچ بی جهت نیست که بانیان این باورها در سخن از آموزشهای مارکس بر نقش «مارکسیسم» بعنوان علم یا علم مبارزه طبقاتی تأکید می ورزند!!! آنان قادر به درک این حقیقت نیستند که «مارکسیسم» نه علم مبارزه طبقاتی پرولتاریا که دقیقاً خود مبارزه طبقاتی پرولتاریاست. «مارکسیسم» هر گاه به مفهوم واقعی و پراکسیس آن نگاه شود جدا از پیکار طبقه کارگر علیه سرمایه داری و برای لغو کار مزدی اساساً موجودیتی ندارد. مارکسیسمی که در خارج از این قلمرو، حیات دارد بطور قطع مارکسیسم پرولتاریا نیست.

آموزشهای مارکس بیان اندیشیده موجودیت نظام سرمایه داری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه موجودیت این نظام است. به بیان دیگر «مارکسیسم» حلول رویارویی مادی پرولتاریا با موجودیت سرمایه داری و پروسه پیکار مادی پرولتاریا برای تغییر عینیت سرمایه داری در قالب اندیشه است. مارکسیسم فرایند آناتومی پرولتاریا از جامعه کاپیتالیستی، درک موقعیت خود در درون این جامعه، کشف ریشه های هستی سرمایه در پروسه سقوط هستی خود، تدبیر جنگ سرنوشت علیه موجودیت سرمایه داری و چاره گری طبقاتی برای پیشبرد این جنگ تا محو کامل کار مزدوری است. آگاهی پرولتاریا مولود اندرونی فرایند زندگی و پیکار طبقاتی اوست، مولودی که در همین جا تنفس می کند، از همین محل تغذیه می نماید، در همین محیط می پرورد و می بالدد، مولودی که خروج وی از این فرایند همسان خروج ماهی از آب و از آن بدتر و بسیار هم بدتر سرعت و گروگان گیری آن توسط طبقه یا طبقات دشمن است. کارگر با خواندن مجموعه آثار مارکس با هر درجه از تعمق و فهم و کنجکاوی و پشتکار لزوماً به کارگری آگاه با سر هشیار و بیدار طبقاتی تبدیل نمی شود. او فقط زمانی یک کارگر آگاه و اندیشمند است که در

پروسه مبارزه طبقاتی خویش علیه سرمایه داری از این متون بصورت سلاح مادی استمداد جوید.

کارگر آگاه کارگری نیست که تئوری اضافه ارزش مارکس را خوب می تواند توضیح دهد. انسانهای بسیار زیادی در این جهان وجود دارند که مجموعه آثار یا لااقل بیشترین بخش نوشته های مارکس را نه یک بار که چند و چندین بار مطالعه کرده اند، فریاد کمونیست بودن و حتی کارگر بودن و سنگردار استوار جنبش کمونیستی بودن آنها نیز گوش فلک را سخت کر کرده است، با وجود این نه فقط فعال کمونیست جنبش کارگری هیچ کجای دنیا نیستند که کل محتوای متون مارکسی مورد مطالعه آنان در کارگاه ذهن و اندیشه و ادراک خاصشان به مواد و مصالح تئوریهای پوسیده ضد کارگری، ضد کمونیستی و ضد مارکسی تبدیل گردیده است. آگاهی طبقاتی مجموعه ای از کلیشه های فکری، بتهای عقیدتی یا اندامواره ای از ایده ها، باورها و تئوریها نیست، بالعکس تبلور مادی و اجتماعی نظریات، استنتاجات، افکار، راهبردها و راهکارها در پراتیک جاری و در حضور مشخص، عینی، عملی، سیاسی و اجتماعی افراد در جریان زندگی و کار و مبارزه و ایفای نقش انسانی است. کارگر آگاه کسی است که اگر در سال ۱۹۱۹ با کمونیست انقلابی ذینفوذ صاحب نام و با عظمتی همچون «لنین» مواجه می شد و حرفهای او پیرامون ضرورت جایگزینی شوراهای کارگری با یکتارئوسی را گوش می داد، بلافاصله با جرأت تمام از اعماق وجودش نعره می کشید که نه، عظمت پیکارهای سترگ طبقاتی و ضد سرمایه داریت محفوظ! اما این فقط راه رفتن به سرمایه داری دولتی و نه طریق افکندن پی کمونیسم است. اگر به سخن لنین در تشریح اشکال اقتصاد روز جامعه روسیه و معرفی اقتصادیات تحت مالکیت دولت بلشویکی بعنوان بخش سوسیالیستی اقتصاد گوش می کرد بلافاصله با کشیدن آهی جگر سوز فریاد سر می داد که رفیق لنین! با همه وجود دوستت داریم اما این نه اقتصاد سوسیالیستی که رک و راست همان سرمایه داری دولتی است. کارگر آگاه انسانی است که اگر در آن روز از شخص لنین می شنید که حکومت پولیت بوروی حزب همان دیکتاتوری پرولتاریاست باز به همان سیاق سرتاسر وجودش را در طنین فریادی کوبنده یله میکرد که خیر، این نه دولت موقت پرولتاریا که آستان بازآفرینی قدرت سیاسی سرمایه در آرایشی جدید است.

آگاهی طبقاتی برای کارگر یعنی این و حال بیائید و بگوئیم که وضعیت آن روز جنبش کارگری روسیه و نقد حرفهای لنین پیش کش همگان باد، خیل انبوه چپهای ناسیونالیست، سوسیال خلقیون، سوسیالیستهای اردوگاهی، منتقدین دموکرات سوسیالیسم روسی، تروتسکیستها، مائوئیستها، اروکمونیستهای سابق، انبوه مارکسیستهای دانشگاهی و امثال اینها که شمارشان در دنیا سر به میلیونها می ساید، از آن روز تا حالا با زاویه نگاه کدام طبقه یا با کدام سر و فکر و آگاهی به آنچه در روسیه اتفاق افتاد نگاه کرده و اندیشیده اند. در پشت آنهمه تأییدات وقیح و استدلالات تعفن بار اثباتی و یا بالعکس در پس آنهمه انتقادات رنگارنگ دموکراتیک، آنهمه جار و جنجال «نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم» آنهمه شعار توخالی و مستهجن «سوسیال امپریالیسم» آگاهی و درک و بینش چه طبقه ای موج میزد و جوش و خروش می کرد؟ جواب بسیار ساده و روشن است. هیچیک از این داد و قالها، خواه تأیید گونه و اثبات گر و خواه منتقد و نفی گرایانه از سر آگاه و بیدار طبقه کارگر، از زندگی و متن مبارزه و اعتراض یک کارگر آگاه کمونیست، از ژرفنای انتقاد رادیکال و فرایند پیکار جاری ضد کار مزدی کارگران فرا نمی جوشید و نجوشیده است. آنچه در آگاهی واقعی یک کارگر از هر قضیه بدیهی هندسی بدیهی تر بوده است برای اینان موضوع تحقیق یک قرن را رقم زده است. کارگر روسی نیروی کارش را به سرمایه اجتماعی روسیه می فروخت، رابطه خرید و فروش نیروی کار شالوده مادی و سنگ بنای موجودیت جامعه را تعیین می کرد و ساختار نظم سیاسی و مدنی و

اجتماعی و دولت و دیکتاتوری و همه چیز، اشکال تسری ملزومات مادی رابطه خرید و فروش نیروی کار بود. کارگر آگاه قضیه را اینگونه ساده و غیر رمزآمیز می دید اما متفکران ناسیونالیست و دموکرات و آکادمیک و دانشگاهی بورژوازی در پس سیاه کردن میلیونها مقاله و کتاب و کتابخانه ها سرانجام حکم «نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم»، یا «سوسیالیسم در حرف و امپریالیسم در سیاست خارجی» و مانند این مسائل را به هم بافتند و همچنان می بافتند. چرا چنین است و چرا اینان چنین نموده و چنین می نمایند؟ جواب ساده است. کسانی که جنبشهای دیگر و نه جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر را نمایندگی می کنند. گرایشاتی که برد انتظار، ژرفای اعتراض و کرانه های انتقادشان از دستکاری نظام کاپیتالیستی به شیوه های میلیتانت یا مسالمت آمیز آنسوتر نمی رود، جنبشهایی که جابجائی شکل مالکیت، نوع دولت و نحوه اعمال نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری برایشان همه چیز و محو رابطه خرید و فروش نیروی کار برایشان هیچ چیز است، این افراد، این گرایشات یا این جنبشها به رغم آویختن خود به آموزشهای مارکس قادر به نقد مارکسی و کارگری و ریشه ای سرمایه داری نمی باشند.

## درونمایه وجودی جنبش کارگری

شاید جامع و کوتاهترین تعریف برای درونمایه وجودی جنبش کارگری را بتوان در چند عبارت فشرده مارکس پیرامون موقعیت و نقش طبقه کارگر در نوشته معروف وی «پیشگفتار نقد فلسفه حق هگل» مشاهده کرد. او در پاسخ به این سؤال که «پس امکان رهایی مثبت آلمان در کجاست؟» میگوید:

«در سازمانیابی طبقه ای با زنجیرهای رادیکال که انحلال همه طبقات است. طبقه ای در جامعه مدنی که طبقه ای از جامعه مدنی نیست. در شکل گیری گروهی اجتماعی که انحلال تمام گروههای اجتماعی است. در شکل گیری بخشی که به دلیل رنجهای همگانی اش خصوصیتی جهانشمول دارد و حق خاصی را طلب نمی کند، زیرا نه بی عدالتی خاص که بی عدالتی عام در حق او روا می شود. این طبقه دیگر نه مقامی تاریخی که مقامی انسانی را طلب می کند. این طبقه در تقابل یکجانبه با پیامدهای رژیم سیاسی آلمان نیست بلکه در تقابل همه جانبه با پیش شرطهای آن قرار دارد. و سرانجام بخشی است که نمی تواند خود را برهاند مگر آنکه خود را از تمامی بخشهای دیگر جامعه آزاد کند و به این ترتیب تمامی آن بخشهای دیگر را نیز آزاد سازد. در یک کلام این طبقه بیان گمگشتگی کامل انسان است و بنا بر این تنها می تواند با بازیابی کامل انسان خود را بیابد. این مظهر زوال جامعه همچون طبقه ای خاص همانا پرولتاریاست» (گامی در نقد فلسفه حق هگل)

آنچه مارکس در اینجا طرح میکند، بعدها در گروندریسه، کاپیتال و متون دیگر، استخوانبندی کامل یک کالبدشکافی جامع الاطراف علمی، اقتصادی و اجتماعی احراز می نماید. فراموش نکنیم که او بر خلاف پاره ای تصورات رایج، این تعریف عام و آن آناتومی ژرف را از پیچ و خم دالانهای فلسفه یا در گذار انکشاف تئوریهی جامعه شناسانه عصر خود کشف نمی کند و از دنیای دانش به فضای زندگی آدمها هبوط نمی نماید. کاملاً بالعکس انسانی از سکنه هوشیار زمین زندگی یا شرائط کار و مبارزه توده های کارگر است که بیان اندیشوار استنباط و شناخت خود از نقش و وضعیت این طبقه اجتماعی در جامعه سرمایه داری را اینگونه تعریف یا آنگونه تشریح می کند. او در اینجا از وجود طبقه ای سخن می گوید که با ظهور رابطه خرید و فروش نیروی کار پا به عالم وجود می گذارد. اما

ولادت او بنا به ملزومات سرشتی همان رابطه اجتماعی، متضمن سقوط کامل او از هستی است. درک درست درونمایه وجودی جنبش طبقاتی توده های کارگر را باید در همین جا کاوید و برای این کار راهی نیست جز اینکه مؤلفه های متشکله رابطه خرید و فروش نیروی کار یا فرایند مبادله میان کار و سرمایه را مورد تعمق قرار دهیم. رابطه ای که پایه مادی فراگیر جنگ و ستیز طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی است و مشاهده ویژگیهای بسط اجتماعی آن به پروسه تکوین و توسعه جنبش طبقاتی توده های کارگر بسیار مهم است. برای درک درست این تأثیر نمی توان به مجرد استثمار شدن کارگر رجوع نمود، بلکه باید رابطه تولید اضافه ارزش را بعنوان یک رابطه اجتماعی در کل شئون اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مدنی و در همه اشکال حیات اجتماعی آن مورد تعمق قرار داد. استثمار کارگر در بطن این رابطه اجتماعی است که نقش واقعی خود بعنوان مرکز انفجار جنبش طبقاتی کارگران را بنمایش می گذارد. در باره دقایق و حلقه های مادی انکشاف اجتماعی و طبقاتی این رابطه به مبارزه طبقاتی میان توده های کارگر و سرمایه نکات زیر از اهمیت اساسی برخوردارند

۱. رابطه خرید و فروش نیروی کار شالوده عزل کارگر از هر نوع دخالت آزاد در پروسه کار، در سرنوشت محصول کار و در کل سرنوشت زندگی خویش است. دستمزدی که کارگر دریافت می کند، حصه خاص ولو حصه ناچیز او از محصول کار و تولیدش نیست. در مبادله میان نیروی کار و سرمایه سخن از شریک شدن کارگر حتی شراکتی بسیار کمتر و نامرئی تر از دستمزد نازل وی هم مطلقاً در میان نبوده و نمی باشد. او ساعتی از عمر خود را به دارنده سرمایه می فروشد. آنچه بهای این مدت حیات کارگر را تعیین می نماید، صرفاً بهای مایحتاج معیشتی لازم برای زنده ماندن وی و سهم او برای زنده نگه داری نسل کارگران مزدی در طول همین مدت معین است. نسبت میان کار لازم و اضافی یا دستمزد کارگر و سود سرمایه دار نسبتی است که مطابق قانون ذاتی شیوه تولید سرمایه داری اساساً هیچ موضوعیت طرح ندارد. سرمایه با بازتولید و خودگستری هر چه افزونتر خود، با جهانی شدن هر چه وسیعتر پروسه انباشت و ارزش افزائی خود، با غول آسا شدن هر چه عظیم تر ظرفیت تولید و بارآوری نیروی کار اجتماعی مورد استثمارش موجودیت دارد. این امر لاجرم در گرو آن است که مقدار کار اضافی طبقه کارگر در قیاس با کار لازم وی یا به بیان دیگر سود سرمایه دار در مقایسه با دستمزد کارگران دنیا هر چه سهمگین تر و عظیمتر بدون هیچ حد و مرز مقرر افزایش و باز هم افزایش یابد. تولید سرمایه داری هیچ راه گریزی از پیگیری این هدف و تعمیق هر چه سهمگین تر شکاف میان کار لازم و اضافی به نفع دومی و به زیان اولی ندارد.

۲. اینکه زمان کار بیع و شری شده چگونه، در کدام قلمرو و برای تولید چه محصولی مصرف خواهد گردید، همه و همه امر سرمایه است و شیوه تولید سرمایه داری هیچ نوع دخالت کارگر در این پروسه را مجاز نمی شمارد. این شاخص ذاتی رابطه خرید و فروش نیروی کار بنوبه خود پایه و بنیاد آهنگین زندگی سراسر برده وار کارگران دنیا در مقابل نظم سیاسی، مدنیت، دولت، قانون، قراردادها و کل فراستاختارهای سیاسی، حقوقی و اجتماعی سرمایه داری است. این روابط و نهادها همگی از بطن نیازهای بازتولید سرمایه و بعنوان شروط و الزامات اجتماعی استیلای این شیوه تولید فرا روئیده اند و هر کدام نقشی مؤثر و تعیین کننده در ساقط نمودن بیش و بیشتر کارگران از حقوق سیاسی، مدنی و انسانی خود دارند.

۳. هر گام از توسعه سرمایه داری گامی در تبدیل هر چه عظیم تر محصول کار توده های کارگر به سرمایه، گامی در انفصال ژرف تر و ژرف تر طبقه کارگر از محصول کار خویش، گامی در تسلط خداگونه و خداگونه تر سرمایه بر سرنوشت کارگران و گامی در جهت دور شدن هر چه سریعتر و شتابان تر توده های کارگر از احتمال کمترین دخالت

ممکن در سرنوشت زندگی خویش است. وقتی که کارگر با فروش نیروی کارش از هر نوع حق مداخله در برنامه ریزی پروسه کار و تولید طرد می شود، وقتی که در هر دقیقه از تاریخ حیات سرمایه داری سهمی کوه پیکر و کوه آسوتر از محصول کار کارگر به اضافه ارزش و سرمایه مبدل می شود. وقتی که در تمامی ساختار زندگی انسان سرمایه است که تصمیم می گیرد و حکومت می کند، پیداست که هر سخنی از موجودیت مستقل و آزاد حقیقی یا حقوقی انسان سخنی پوچ و پر از عوامفریبی خواهد بود. سرمایه بر پایه مشخصات ماهوی خود، جهانی می سازد که در آن سوی اجبار، سوی انقیاد، سوی اطاعت برده وار بشر از همه آنچه که با او و با زندگی واقعی او سخت بیگانه است هیچ چیز دیگری بچشم نمی خورد. از میان جهان محصولاتی که در پروسه کار آفریده شده است یا دنیای فعالیت‌هایی که در گستره نفوذ رابطه خرید و فروش نیروی کار انجام گردیده است، هیچ ذره ای به اراده آزاد کارگر یا بر پایه تصمیم آزاد وی در تعیین نوع کار و تولید اجتماعی خلق نشده است. حتی تولید آن بخش از فرآورده ها یا انجام آن گروه از فعالیتها که لازمه حتمی زندگی و شرط حیات اوست صرفاً بصورت کالا، به اراده سرمایه، با هدف سود و با پیش شرط سوددهی هر چه افزونتر به حیطة برنامه ریزی کار و تولید راه یافته است. نه فقط نوع غذایی که می خورد، بلکه نوع تمایل به هر غذا، نه فقط نوشابه ای که می نوشد، بلکه چگونگی درک لذت یا عدم لذت هر نوشیدنی، نه تنها جنس البسه ای که بر تن می کند، بلکه سلیقه پوشیدن آن، همه چیز از میل و نفرت و نوع علائق زندگی گرفته تا محتوای مراودات اجتماعی، اخلاق، عادات، فرهنگ، ارزشهای اجتماعی و انسانی و همه چیز در کارگاه سود سازی سرمایه ریخته گری می شود و بر کارگر تحمیل می گردد.

۴. از همه مؤلفه های بالا که بگذریم، میزان دستمزد کارگر یعنی آنچه که دیگر هزینه صرف بازتولید نیروی کار مورد بیع و شرای اوست، بسان بهای هر کالای دیگر در بازار رقابت میان کالاها تعیین می گردد. این بدان معنی است که معادل بودن دستمزد با مصالح و ملزومات بازتولید نیروی کار مطلقاً متضمن قبول سطح معینی از معیشت یا میزان ثابتی از مایحتاج زیستی برای فروشنده نیروی کار نیست. روال طبیعی قضیه کاملاً معکوس است. از برخی دوره های خاص که بگذریم رقابت کالاها در بازار سرمایه داری اساساً و عموماً بگونه ای بسیار موحش به زیان دارنده کالای نیروی کار است. هر کالا بطور انفرادی ممکن است پائین تر یا بالاتر از ارزش واقعی خود بفروش رود. این امر به تمام و کمال در مورد نیروی کار هم صدق می کند. در اینجا نیز درجه شدت و ضعف رقابت میان خریداران نیروی کار، رقابت میان فروشندگان این نیرو و بالاخره رقابت میان خریداران و فروشندگان است که قیمت بازار کالا را رقم می زند. روال متعارف داد و ستد میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار بطور عام و در سطح جهانی گویای این حقیقت است که مجموعه عناصر متشکله پروسه رقابت عموماً در جهت فرو راندن بهای نیروی کار به سطحی بسیار نازلتر از ارزش واقعی آن عمل می کند. شمول این حکم به دوره های خاص بحران سرمایه داری مربوط نمی شود. هر چند که بحرانها دامنه تأثیر و کارکرد آن را بنحوی انفجارگونه شدت می بخشند. فرایند خودگستری شیوه تولید کاپیتالیستی اساساً با خودپوئی درونی سرمایه برای ارتقاء بارآوری کار اجتماعی یا بیان دیگر رشد تکنیک و کاهش حداکثر زمان لازم برای تولید کالای معین عجین است. این امر بنوبه خود وجود ارتش مازاد فروشنده نیروی کار، حدت زمینه های مادی تعمیق رقابت میان کارگران و نتیجتاً توان فشار هر چه سهمگین تر سرمایه بر رقابت میان خریدار و فروشنده کالای نیروی کار را بالا می برد.

هر چه سرمایه داری بیشتر توسعه یابد، هر چه از تاریخ پیدایش و تسلط سرمایه داری در جوامع مختلف و در سرتاسر جهان بیشتر و بیشتر فاصله بگیریم، هر چه شیوه تولید کاپیتالیستی مناطق بسیار دوره افتاده تری از کره

زمین را به قلمرو بین‌المللی پیش ریز خود ملحق سازد، هر چه جهان عظیم تر و باز هم عظیم تر از سرمایه اشباع گردد، بر طول و عرض ارتش ذخیره نیروی کار یا به زبان گویاتر بر شمار ارتش بیکاران هم افزوده می‌شود. این قاعده بسان بسیاری قواعد دیگر با استثنائاتی همراه بوده است. دائرة شمول این استثنائات به برخی دوره‌های خاص تاریخی در سطح جهانی یا دوره‌های ویژه انباشت سرمایه در این یا آن جامعه معین محدود می‌گردد. موضوعی که تشریح آن در اینجا معضل گفتگوی ما نیست. نکته مورد تأکید و تعمق رابطه درونی میان خصلت خودگستری سرمایه از یکسو و توسعه پایه‌های مادی کثرت ارتش بیکاران از سوی دیگر است. فرایند خودگستری سرمایه در همان حال فرایند افزایش بارآوری کار و کاهش نسبی سرمایه متغیر در قبال بخش ثابت سرمایه است. این امر بدان معنی است که هر گام از گسترش رابطه خرید و فروش نیروی کار گامی از تکاپوی درونی سرمایه برای دستیابی به تولید حداکثر محصول توسط حداقل نیروی کار است. این روند حتی با تحمل استثنائاتی که گفتیم، کلاً کثرت بیش و بیشتر ارتش بیکاران را گریزناپذیر می‌سازد. پدیده‌ای که در وضعیت موجود نظام کاپیتالیستی بگونه‌ای بسیار هولناک و رعب‌انگیز با آن روبرو هستیم. و بالاخره اینکه هر کدام از این شاخصها به نوبه خود تأییدی بر درستی این استنتاج هستند که نیروی کار به آن دسته از کالاهائی تعلق دارد که فروشنده آن، کوبنده‌ترین و فرساینده‌ترین فشار رقابت را در بازار تحمل می‌نماید. بر همین مبنی نیروی کار کالائی است که عموماً به بهائی نازلتر از بهای واقعی خود بفروش می‌رسد.

حال با ملاحظه همه این مؤلفه‌ها و طبیعتاً با چشم پوشی از مؤلفه‌های فراوان و بسیار مهم دیگری که مجال شرح آنها در اینجا نیست به قالب مشخص این بخش از بحث اصلی خویش باز می‌گردیم. تأکید بر این بود که درونمایه وجودی جنبش کارگری را نمی‌توان بدون رجوع به رابطه خرید و فروش نیروی کار بعنوان یک رابطه اجتماعی و بدون تعمق در عناصر و فرایندهای ذاتی مترتب بر شیوه تولید سرمایه داری مورد گفتگو قرار داد. نفس مبادله میان کار و سرمایه و مصرف نیروی کار توسط سرمایه در پروسه تولید اضافه ارزش، سرآغاز و سرچشمه ظهور روابط، وضعیت یا نوع جامعه‌ای است که تمامی موضوع جنگ و ستیز میان دو طبقه اساسی این جامعه، لاجرم حول محور چگونگی بود و نبود و تعیین سرنوشت نهائی آن وضعیت و روابط چرخ می‌خورد. سرمایه و وجود اجتماعی شخصیت یافته آن یعنی طبقه سرمایه دار برای حفظ این روابط، برای پاسخ به نیازهای استمرار این وضعیت، برای تضمین گسترش و بازتولید مستمر این شرائط و برای تحمیل تمامی استثمار و بربریت سرشتی این مناسبات بر توده‌های کارگر به هر نوع اندیشه پردازی و چاره‌گری و توحشی دست می‌یازند.

آنچه پیرامون پیوند درونی میان رابطه خرید و فروش نیروی کار و ابراز وجود اجتماعی و طبقاتی بورژوازی گفتیم در مورد طبقه کارگر، شکل و مضمونی اساساً متفاوت احراز می‌کند. شالوده حیات و کل چند و چون معیشت یا ملزومات زیست مدنی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی طبقه کارگر به حادثترین و سهمگین‌ترین میزان ممکن در تضاد و تعارض لاینحل با همه این وضعیت و روابط و مناسبات مسلط است. جنبش کارگری حتی در نازلترین و جنینی‌ترین حالت نشو و نمای خود تبلور این تضاد و ستیز اساساً لاینحل است. این جنبش در لحظه تولدش، درست در همان دوره‌های اولیه تکوین و ابراز حیات اجتماعی اش جنبشی ضد سرمایه داری است. کارگر به مجرد کارگر شدنش و درست در همان زمانی که طوق بردگی مزدی بر گردنش می‌افتد با وضعیت معیشتی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی معینی روبرو می‌شود که اولاً بصورت کوهی از معضلات، نذارها، بیحقوقی‌ها و ستمکشی‌ها بر سینه اش سنگینی می‌کند و ثانیاً تمامی درد و رنج و استثمار و ستم و فلاکت دامنگیرش از بطن رابطه خرید و فروش نیروی

کار شعله می کشد. اگر قرار است انسانها از زمین به آسمان بروند و نه بالعکس، اگر بناست ریشه احساسات، افکار، انتقادات، عقاید، اعتراضات یا توافقات و رضایتها یا نارضایتهای آنها در روی زمین و نه در ژرفای آسمانها، در شرائط مادی کار و زندگی بشر و نه در عمق عالم لاهوت کند و کوا شود، در این صورت آه و ناله و حسرت و فریاد و خشم و نفرت کارگران هم از جای دیگری سوای زمین خشک زندگی شان یا همان رابطه سراسر استثمار و توحش خرید و فروش نیروی کار نمی تواند نشأت گیرد و اگر چنین است آنگاه جنبش کارگری در هر سطح یا هر گام از حیات تاریخی خود نمی تواند جنبشی ضد سرمایه و سرمایه داری نباشد.

کارگر قادر به سیر کردن شکم خود و زن و فرزند خویش نیست و دستمزد وی برای غذای روزمره خانواده اش کفاف نمی دهد، زیرا که سرمایه عظیم ترین بخش روزانه کار او را به کار اضافی و سود تبدیل می کند، کارگر فاقد مسکن است یا قادر به پرداخت اجاره بهای خانه مسکونی خویش نمی باشد زیرا که سهم هر چه فروتنتر روزانه کارش به سرمایه و سود سرمایه دار مبدل می شود. کارگر فاقد آب بهداشتی سالم و برق و وسائل ابتدائی زندگی است زیرا که هر چه کار می کند سود و باز هم سود سرمایه دار می گردد. کارگر از دوا و دکتر و درمان سخت محروم است زیرا که محصول کارش بجای بیمارستان و درمانگاه و پزشک و دارو حجم عظیم سود و سرمایه سرمایه دار را عظیم تر می سازد. کارگر قادر به تأمین هزینه آموزش فرزندش نیست و بچه اش محکوم به محرومیت از سواد و تحصیل است زیرا که سرمایه امکانات آموزش و پرورش و درس و دانشگاه او را وثیقه افزایش غول آسای اقلام سود و وسعت دامنه انباشت خود می نماید. کودک خردسال کارگر بجای تحصیل مجبور به کار و گرفتن مزد است زیرا که دستمزد نازل کارگر هزینه معاش همه افراد خانوار را تضمین نمی کند، زیرا که سرمایه دار حاضر به افزایش دستمزد او نیست. زن کارگر بجای داشتن کار، ناگزیر به خانه داری است و در هر شبانه روز ساعتها بدون هیچ مزدی به انجام شاق ترین کارها تن می دهد، زیرا که سرمایه عجلتاً به خرید نیروی کار او نیاز ندارد و از این مهمتر کار بی مزد خانه داری او را بصورت کار کاملاً رایگان برای بازتولید نیروی کار کارگر شاغل، برای پرورش و تداوم نسل کارگران مزدی، برای پرداختن یک دستمزد بجای دو دستمزد و نهایتاً برای کاستن دهشتبار ساعات کار لازم کارگر و افزایش هر چه بیشتر ساعات کار اضافی وی بکار می گیرد. زن کارگر زیر فشار مردسالاری و ستم مضاعف جنسی قرار دارد زیرا که سرمایه در ذات خود قادر به رفع استثمار دوگانه و ستم کشنده جنسی و هیچ نوع ستم ناروای دیگر نیست. کارگر از تمامی آزادیهای سیاسی و حقوقی اولیه انسانی محروم است زیرا که در جامعه کاپیتالیستی فقط سرمایه و باز هم سرمایه است که بر سرنوشت انسانها حکومت می راند. کارگر در کار اعتراض و مبارزه خود علیه این استثمار و بیعدالتی و ستمکشی ها توسط دولت کشتار می شود زیرا که دولت نهاد برنامه ریزی نظم تولیدی و سیاسی و ابزار اعمال قهر سرمایه علیه کارگران است. کارگر یا بخش خیلی از کارگران دنیا ممکن است برای چند صباحی به لحاظ نان و مسکن و دارو و درمان و آموزش و احتیاجات اولیه زیستی در تنگنا نباشند. اما این صرفاً به خاطر آنست که اولاً سرمایه در موقعیت تاریخی خاصی از سوی جنبش طبقاتی آنان بطور جدی و مؤثر تهدید به مرگ گردیده است. ثانیاً آنچه اینان با همه دار و ندار معیشتی و امکانات اجتماعی شان دریافت می دارند باز هم در قبال کوه عظیم اضافه ارزشی که تولید می کنند سخت ناچیز است. ثالثاً نظام سرمایه داری بر شدت استثمار توده وسیع همزنجیر آنان در نقاط دیگر گیتی بگونه ای مهلک و مرگ آور افزوده است و رابعاً این سطح معیشت و رفاه آنان فراتر از انعقاد یک گره بر باد، خاطر آرام سرمایه را نمی آزد.

## جنبش ضد سرمایه داری کارگران در محاصره جنبشهای سوسیال بورژوازی

جنبش کارگری در بنیاد و خمیرمایه وجودی خود یک جنبش ضد کار مزدی است. صحت این امر مفروض است. اما نفس این مفروض بودن به خودی خود حلال هیچ مشکلی نیست. مجرد ضدیت با سرمایه مطلقاً متضمن رشد خودپو، بالندگی مفروض یا خودگستری سرشتی پیکار ضد سرمایه داری کارگران به جنبشی با افق روشن سوسیالیستی، جنبشی با بدیل کنکرت کمونیستی و جنبشی با مشعل فروزان لغو کار مزدی نیست. سیر تکوین، انکشاف و تکامل جنبش طبقاتی کارگران در خلاء یا در ماوراء شرائط عینی و معادلات اجتماعی درون جامعه موجود صورت نمی گیرد. جنبش کارگری بطور مستمر آماج سرریز راه حلها و افق پردازیهای گوناگون منبعث از صوابدیدهها، مصالح و ملزومات بازتولید شیوه تولید سرمایه داری و عرصه تاخت و تاز نظریه ها، سیاستها و راهبردهای متناظر با بقای نظم سیاسی و مدنی و اجتماعی مناسبات کار مزدوری است. اندیشه ها و افقهای فکری و اجتماعی مسلط در هر جامعه کاپیتالیستی اندیشه ها و افقهای اجتماعی طبقه سرمایه دار است. از این که بگذریم لایه ها و بخشهای مختلف طبقه بورژوازی به رغم یکپارچگی و اتحاد آهنین خود در مقابل هر نوع تعرض توده های کارگر به سرمایه، در رابطه با چگونگی اعمال نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری بر توده های کارگر دنیا، بطور معمول دچار تشتت و تفرقه اند. به این ترتیب نفس تسلط شیوه تولید سرمایه داری در هر جامعه، پایه مادی تسلط افکار، راه حلها، سیاستها و ایدئولوژی طبقه بورژوازی بر کل جامعه را مستقر میسازد، مجادلات و مناقشات درونی این طبقه حول چگونگی اعمال نظم سیاسی و مدنی سرمایه داری بر طبقه کارگر نیز تمامی بار عوامفریبی و توهم آفرینی خود را بطور مستمر با بیشترین فشار ممکن به درون جنبش کارگری کشورها پمپاژ می کند. بر این مبنی مبارزه طبقاتی کارگران همواره میدان یکه تازی انواع اندیشه ها، ایدئولوژیها، راه حلها، راهبردها و چاره پردازیهای بورژوازی است. اندیشه ها، راهبردها و راهکارهایی که لحظه به لحظه از درون پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی تبخیر می شوند، فضای حیات اجتماعی طبقه کارگر را به متراکم ترین شکل ممکن مه آلود و مسموم میکنند، از مجاری وسیع و همه جا گسترده مهندسی افکار، سیستم آموزشی، برنامه ریزهای فرهنگی یا شبکه های عظیم رسانه های جمعی به اعماق سلولهای مغز و شبکه احساس و ادراک کارگران نفوذ می نماید. اندیشه ها، ایدئولوژیها و راهبردهایی که در همه این حالات، با همه ظرفیت سهمگین بازگونه پردازی و با تمامی قدرتی که برای خراب کردن ریل واقعی پیکار طبقاتی کارگران دارند، در عین حال برگ هویت رسمی بورژوازی را نیز بر سینه ندارند. سموم مهلک توهمات بورژوازی را از اعماق ابرهای سیاه متراکم مسلط بر سرتاسر آفاق دنیای کاپیتالیستی بر سر و روی کارگران دنیا می بارند، بدون اینکه در مبادی ورودی جنبش کارگری نیاز به نشان دادن هیچ کارت شناسایی داشته باشند.

به تاریخ جنبش کارگری بین المللی نگاه کنیم. تبیین ناسیونالیستی و ضد مارکسی از شیوه تولید سرمایه داری تبلور نگاه بخشی از طبقه بورژوازی دنیا به مصالح و ملزومات توسعه انباشت کاپیتالیستی در شرائط امپریالیستی تولید سرمایه داری در حوزه های جدید انباشت سرمایه بوده است. این تئوریهها همزمان کوله بار بسیار عظیمی از سیاستها و نسخه پیچی های ضد کارگری را یکر است با بیشترین فشار و ظرفیت به درون جنبش کارگری کشورها سرشکن ساخته است. بخشی از بورژوازی با توسل به تمامی دانش، امکانات، سرمایه و موقعیت تاریخی خاص خویش،

مجادلات تمام عیار کاپیتالیستی خود با بخشهای دیگر بورژوازی را بعنوان موضوع و بستر پیکار طبقه کارگر علیه استثمار، فقر، سیه روزیها و کل وضعیت موجود زندگی اش، بر چهار دیوار مبارزه طبقاتی کارگران نقاشی کرده است. همین بخش از بورژوازی برای خارج ساختن جنبش کارگری از ریل واقعی پیکار ضد سرمایه داری و ساقط نمودن این جنبش در منجلاب مجادلات میان لایه های مختلف طبقه سرمایه دار دنیا به هر کاری دست زده است. امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی محصول شوم این جنگ و ستیز درون بورژوازی بوده است که برای دوره های طولانی جنبش کارگری بخش وسیعی از جهان را بطور بسیار رقت باری از جبهه واقعی ستیز ضد کار مزدوری منفصل و دور کرده است.

ارجاع کلیه اشکال استثمار و ستمکشی و سیه روزی بخش عظیم سکنه کره زمین یا عظیم ترین بخش توده های فروشنده نیروی کار دنیا به «امپریالیسم»، اختراع تئوریهائی از نوع «سرمایه داری وابسته»!!!، «سرمایه داری پیرامونی»!!!، «سرمایه داری تحت سلطه امپریالیسم»!!! تیرئه اساس موجودیت رابطه خرید و فروش نیروی کار از نقش پایه ای استثمار و سیه روزی طبقه کارگر، پیچیدن نسخه انقلاب ضد امپریالیستی بجای ضد سرمایه داری برای توده های کارگر، دادن آدرس جبهه اتحاد بورژوازی و پرولتاریا بجای جبهه مبارزه طبقاتی ضد کار مزدوری کارگران و فراوان نظریه پردازیهای دیگر از این دست، حداقل چند نسل سکنه کارگر کره زمین را از سکوی رؤیت رویاروی چهره کره سرمایه و دیدن ریشه واقعی استثمار خویش، به درون باتلاق تیره پندارهای ناسیونالیستی پرتاب کرده است.

از روایت بورژوا ناسیونالیستی یا پوپولیستی سرمایه داری که بگذریم تحلیل فراطبقاتی قدرت سیاسی و نقش دولت نیز در چشم بند زدن به کارگران و خارج ساختن رابطه خرید و فروش نیروی کار از تیررس نگاه منتقد و معترض طبقاتی آنان تأثیر بسیار گسترده داشته است. مبارزه علیه دیکتاتوری، پارلمانتاریسم، دموکراسی خواهی یا سرنگونی طلبی خارج از روند جاری پیکار طبقاتی مستقیم توده های کارگر علیه سرمایه داری، دمیدن هر چه بیشتر و بیشتر در کوره مبارزات ضد رژیم بجای ضد سرمایه داری و سرمایه گذاری بر روی مشتعل نمودن هر چه حادثر این میدان کشمکش با هدف خاموش ساختن و تعطیل کردن سنگرهای جنبش لغو کار مزدی، همه و همه میراث شوم راه حل پردازیهای بخشهایی از طبقه بورژوازی بوده و هست که آثار تخریب سهمناک آنها سالیان بسیار متمادی بر سینه جنبش کارگری بین المللی سنگینی خواهد نمود.

آنچه سوسیال دموکراسی، با طبقه کارگر جهانی نموده است در جای خود تاریخ کاملی از یکه تازی اهداف، سیاستها و دورنما آفرینی های بورژوازی در ژرفای حیات جنبش کارگری جهانی و معماری عظیم ترین دارلخلافه های قدرت سرمایه در ساختار نشو و نما مبارزه ضد سرمایه داری توده های کارگر دنیا بوده است. اتحادیه گرائی، پارلمانتاریسم، طرح و ترویج باورهای مربوط به امکان یک زندگی مرفه و شایسته انسانی در سیطره حاکمیت بردگی مزدی، تلاش جامع الاطراف به کمک تمامی موقعیتهای حکومتی و اپوزیسونی برای تحمیل باورهای ارتجاعی و ضد کارگری مذکور بر طبقه کارگر جهانی به نوبه خود کارنامه بسیار مفصل و مبسوطی از تاخت و تاز راهکارها، افکار و ایدئولوژیهای بورژوازی در جنبش کارگری دنیا را رقم زده است.

جنبش کارگری در درونمایه وجودی خود بطور قطع یک جنبش ضد سرمایه داری و خواستار لغو کار مزدی است اما این جنبش در تمامی حلقه های متصل زنجیره حیات اجتماعی خود با فشار عنان گسیخته این افکار، ایده ها، باورها و افق پردازیها نیز روبرو بوده و همچنان سخت روبرو است. این نکته تعیین کننده و مهم را هم فراموش نکنیم که بورژوازی زیر علم و کتل و پرچم طبقه خود یا بعنوان رهنمودها و دستورالعملهای طبقاتی خود این درونماها،

سیاستها و نسخه نویسی ها را بر ذهنیت توده های کارگر حکاکای نکرده است، بالعکس این انبوه فعالین سیاسی و اجتماعی درون و بیرون کارزار طبقه کارگر بوده اند که تحلیلها، ایده ها و افکار طبقه مسلط را در پیش پای جنبش کارگری باز گشوده و پرچم انتقال مبارزات کارگران از جبهه ضد کار مزدی به سنگر مجادلات درون بورژوازی یا برهوت یخزده رفرمیسم را به دوش کشیده اند.

آنچه از اواخر قرن نوزدهم به این سوی طبقه کارگر جهانی و کل جنبش طبقاتی توده های کارگر را در کام خود زمینگیر ساخته است اساساً سایه سنگین همین افکار، ایدئولوژیها یا سیاست پردازیهای بورژوائی است. افکار، نظریات، ایده ها و باروهائی که با پایه های مادی معیشت اجتماعی و سمت و سوی رشد فکری، سیاسی و طبقاتی توده های کارگر در تناقض عمیق و لاینحل قرار دارد. تبلور فشار عینی این افق آفرینی ها، سیاست سالاریها و راهکارهای بنیاداً بورژوائی بر روی جنبش کارگری و عوارض نفوذ آنها در زمینه مسخ و منجمد نمودن جنبش طبقاتی کارگران بسیار گسترده است. در این رابطه یادآوری مختصر چند مورد اساسی شاید تا حدودی روشنگر باشد.

انفکاک عمیقاً ضد کارگری قلمروهای مختلف مبارزه طبقاتی کارگران دنیا علیه سرمایه داری از همدیگر و گسستن همه آنها از پایه واقعی طبقاتی ضد کار مزدی خود یکی از بارزترین نتایج و آثار نفوذ راه حل های کاپیتالیستی در قلمرو حیات جنبش کارگری بین المللی است. سالیان درازی است که کل دنیای موجود زیر سلطه جامع الاطراف شیوه تولید سرمایه داری و نظم سیاسی و مدنی و اجتماعی منبعت از این شیوه تولید مادی است. در چنین وضعی هر نوع ستمکشی و بی حقوقی سیاسی یا اجتماعی کارگران تبلور مستقیم تجاوز سرمایه به قلمرو معیشت و حیات اجتماعی آنان با هدف پاسخ به صوابدیدهای استیلای سرمایه داری بر شرائط کار و زندگی توده های کارگر دنیاست. شرائطی که

نبوه خود جهتگیری مستقیم و بلافصل مبارزه علیه هر نوع بی حقوقی مدنی و ستمکشی اقشار مختلف طبقه کارگر را علیه اساس کار مزدی و پیوند مؤثر و نیرومند همه عرصه های گوناگون اعتراض کارگران حول محور ضدیت با بردگی مزدی را امری طبیعی، ضروری و مفروض می سازد. نفوذ افکار، عقاید و راه حل های بورژوائی از نوع ناسیونالیستی و سوسیال دموکراتیک گرفته تا اردوگاهی و لیبرالی در درون جنبش کارگری، کل ارتباط این عرصه ها با هم را به بدترین شکل ممکن فروپاشانده است. بگونه ای که انفکاک این قلمروها از هم و انفصال همه آنها از محور جنگ طبقاتی علیه سرمایه داری یکی از پاشنه آشیل های عمیقاً مهلک موقعیت روز جنبش کارگری در همه نقاط دنیاست. جنبش زنان، جنبش دموکراسی طلبی، جنبش لغو کار کودک، جنبش ضد آلودگی محیط زیست، جنبش ضد جنگ و نظائر اینها در خارج از مدار مبارزه مستقیم با اساس سرمایه داری بدون شک جنبشهایی بسیار بی افق، سترون و آکنده از کوله بار فرساینده اصلاح طلبی کاپیتالیستی هستند. این جنبشها عموماً و در غالب موارد حتی باتلاق انجماد، زوال و هرزروی بخش عظیمی از ظرفیت مبارزه ضد سرمایه داری توده های کارگر دنیا می باشند. این جنبشها تنها به مثابه سنگرهای متصل یک جبهه سراسری پیکار لغو کار مزدی می توانند نقش کانونهای مشتعل مبارزه برای تحقق اهداف واقعی کارگری و انسانی را ایفاء نمایند.

در باره مبارزات ضد رژیم یا ضد دیکتاتوری طبقه کارگر در بخش وسیعی از جهان بالاتر نکاتی را اشاره کردیم. تفکیک این عرصه پیکار توده های کارگر از محور واقعی جنبش لغو کار مزدی یکی دیگر از آثار و عوارض زیانبار تسلط دیدگاهها، نظریات و سیاست بافیهای بورژوازی در درون جنبش کارگری است.

به حرف اصلی خویش در این فصل از مقاله حاضر باز گردیم. گفتیم که مبارزه طبقاتی کارگران اساساً مبارزه ای ضد

سرمایه داری و ضد کار مزدی است. در همان حال که جنبش کارگری به صور مختلف و بطور مستمر آماج سرریز تمامی طرحها، باورها و نسخه پیچی های بورژوازی در مجاری گوناگون حیات طبقاتی خویش است. این مسأله را بشکل دیگری هم می توان بیان کرد. طبقه کارگر فقط علیه استثمار کاپیتالیستی و میزان ضعف و شدت این استثمار با طبقه بورژوازی در مصاف نیست بلکه در قلمرو افقها، ایدئولوژیها سیاستها، راه حل های اجتماعی، فرهنگ و همه عرصه های دیگر حیات اجتماعی نیز درگیر جدال است. اگر کارگران دنیا در طول یک دوره طولانی تاریخی از سنگر خروشان مبارزه مستقیم طبقاتی علیه اساس سرمایه داری و برای لغو کار مزدوری، به بیرون پرتاب شده اند به دلیل تحمل شکستهای فاحشی بوده است که در این میدانها از بورژوازی متحمل شده اند. وقوع این شکست درونمایه واقعی ضد کار مزدی بودن جنبش آنها را زیر سؤال نمی برد که بالعکس تهاجم گسترده و جامع الاطراف بورژوازی علیه موجودیت اشتغال زا و در حال انفجار همین درونمایه سرمایه ستیز رادیکال و انقلابی را به معرض نمایش می گذارد.

## روایت تردیونیونستی از جنبش کارگری

تسلط دیدگاهها و افکار طبقه بورژوازی بر فضای زیست اجتماعی طبقه کارگر، شکست های متوالی جنبش ضد سرمایه داری کارگران و عقب نشینی گسترده این جنبش از سنگرها و قرارگاههای مبارزه ضد کار مزدی بنویه خود رشد و بلوغ پاره ای تئوریهها و نظریات سوسیال بورژوائی پیرامون موقعیت و ظرفیت جنبش کارگری را به همراه داشته است. نظریه تردیونیونستی ظرفیت جنبش خودانگیخته کارگران یکی از شایعترین این تئوریهاست. بانیان و حامیان این نظریه معتقدند که توده های کارگر تا آنجا که به سیر طبیعی و متعارف مبارزاتشان بر می گردد چیزی فراتر از بهبود شرائط کار و زندگی در سیطره حیات و حاکمیت نظام کاپیتالیستی در دستور کار خویش ندارند. اینان خصلت ضد سرمایه داری بودن این سطح از مبارزات کارگران را کلاً مورد انکار قرار می دهند و در بهترین حالت نوعی ضدیت با سرمایه داران و نه ضدیت طبقاتی با سرمایه را برای آن قائل می گردند. از دید صاحبان این تئوری یا تئوریهها، جنبش کارگری فقط در پی دریافت آگاهی کمونیستی به کمک دانشوران طبقات بالاست که می تواند به جنبشی سرمایه ستیز و خواستار نابودی سرمایه داری ارتقاء یابد. در باره آگاهی کمونیستی و رابطه درونی آن با مبارزه طبقاتی پرولتاریا بعداً صحبت می کنیم. عجالتاً موضوع بحث خاص ما در این فصل از مقاله فقط بررسی درونمایه طبیعی و حالت خودانگیخته و خودجوش مبارزات کارگری است. بر پایه استنتاج معتقدان به ترادف تحرک «خود به خودی» کارگران با تردیونیونسم، جنبش کارگری نه فقط در اساس ضد سرمایه داری نیست بلکه در فاصله مرزهای معین طبقاتی اش حتی قادر به احراز محتوای اجتماعی ضد کار مزدی یا آمادگی و تدارک لازم برای لغو کار مزدوری نمی باشد. چنین ظرفیت و جهتگیری و تدارکی همانگونه که بالاتر اشاره شد، باید از جایی دیگر، از سوی کسانی که به کمک امکانات موجود اجتماعی شان قادر به شناخت، آناتومی و فهم جامع الاطراف نظام کاپیتالیستی هستند به درون مبارزات طبقه کارگر تزریق شود. بدون وقوع چنین اتفاقی یا بدون آنکه این توانائی از خارج به جنبش کارگری تفویض شود، این جنبش همواره «خود به خودی» در قید قبول سرمایه داری و فاقد بار ضدیت با اساس کار مزدی باقی خواهد ماند.

پایه های استدلال این روایت بسیار چوبین است. اولاً معنای ضدیت با سرمایه داری لزوماً تدارک همه جانبه حی و

حاضر برای پایان دادن به بود و بقای نظام کاپیتالیستی نیست. انسانها ممکن است نسل بعد از نسل با پدیده ای در آنتاگونیسم حتی در جنگ سرنوشت باشند اما از آمادگی، تجهیز و ظرفیت کافی برای غلبه بر پدیده مخالف برخوردار نباشند. دانش بشری سالیان متمادی است که با پاره ای بیماریهای مهلک و غیرمهلک در پیکار است اما هنوز راه چاره ای برای ریشه کن نمودن آنها نیافته است. کارگران در نازل ترین و نطفه ای ترین سطح کشمکشها و مجادلاتشان علیه وضعیت زندگی و کار و استثمار و محرومیت و سیه روزیهای دامنگیر خویش اعتراض و مبارزه می کنند. در این سطح از اعتراض بطور مستقیم سرمایه دار را در مقابل خود می یابند. اما سرمایه دار برای آنها، نه یک انسان عادی بسان هر انسان دیگر بلکه یک شخصیت حقوقی و به بیان مارکسی آن سرمایه شخصیت یافته است. اینکه کارگر قادر به آناتومی مارکسی رابطه خرید و فروش نیروی کار نیست، اینکه فرق بین کار و نیروی کار را با سر هوشیار مارکسی درک نمی کند، اینکه زمان کار لازم و اضافی را به درستی از هم تشخیص نمی دهد، اینکه در محاسبه نرخ استثمار خویش و میزان سود سرمایه دچار معضل بی دانشی است و فراوان کسر و کمبودهای دیگر از این دست هیچکدام اساس تقابل وی با سرمایه و ضدیت او با سرمایه بعنوان بنیاد واقعی استثمار و محرومیتها و مصیبتهای زندگی اش را در استتار قرار نمی دهد. برای او توضیح واضح است که همه رنجها، مرارتها و معضلات زندگی اش را از کارگر بودنش و از فروشنده نیروی کار بودنش دارد. در دوره های اولیه پیدایش و شکل گیری طبقه کارگر در هر گوشه دنیا ما شاهد آنیم که لفظ کارگر با سخیف ترین، حقیرترین و نازیباترین موقعیتهای اجتماعی تداعی می شود. هیچ کارگری از زندگی کارگری خود احساس غرور و افتخار نمی کند. همه کارگران خود را زیر سلطه نوعی زندگی برده وار احساس می کنند. همه می دانند و آگاهند که کارگر شدن و نیروی کار خود را فروختن فقط یک اجبار و اضطراب زندگی است. همه از کارگر بودن تنفر دارند، همگی فقر و فلاکت و محرومیت و بیخانمانی خود را محصول مستقیم کارگر بودن و برده مزدی سرمایه دار یا سرمایه بودن می دانند.

جنبش کارگری از همان آغاز رشد و شکل گیری و شکوفائی خود همه جا مالمال از این باورها، احساسات، افکار و قضاوتهاست. توده عظیم انسانهایی که دختران و پسران ۶ یا ۷ ساله آنها در جامعه مهد شکوفائی، انکشاف و توسعه سرمایه داری زیر فشار گرسنگی و فقر باید در هر شبانه روز بیش از ۱۴ ساعت و خودشان فراتر از ۱۸ ساعت کار می کردند، انبوه کارگرانی که کودکان خردسال ۷ و ۸ ساله شان به بیرحمانه ترین شکل ممکن تمامی شب و بخش بیشتری از روز را در سیاهچالهای مرگ سرمایه و برای سوداندوزی بیشتر سرمایه داران به تقبل شاق ترین کارها مجبور بودند، توده های وسیع فروشنده نیروی کار که همه این مصائب و بلاها را از سوی سرمایه و سرمایه داران تحمل می نمودند مسلماً نمی توانستند آتشفشان خشم و کینه و عصیان علیه سرمایه و علیه مناسبات کار مزدوری نباشند. این سخن مارکس در مانیفست که «پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را می پیماید اما مبارزه اش علیه بورژوازی با زندگی اش آغاز می گردد» بیان دقیق همین واقعیت است. نخستین خیزشهای کارگری دنیا، آتشفشان خشم توده های کارگر علیه سرمایه داری را بنمایش می گذارد. جنبش «لودیسم» با تمامی ویژگیهای واپسگرا و خصلت سترونی آن تبلور شکل معینی از طغیان غیر قابل مهار نفرت کارگران علیه نظام کاپیتالیستی بود. آنچه در این جنگ و جدال آماج انهدام قهرآمیز توده فروشنده نیروی کار قرار می گرفت. نه نفس ابزار کار و ماشین آلات که در واقع شیوه تولید مسلط بر برنامه ریزی کاربرد این ابزار و وسائل بود. در این رابطه نیز توضیح مارکس بسیار دقیق، رادیکال و آموزنده است که: «از زمان استقرار ماشینیسیم است که کارگر علیه خود وسیله کار یعنی علیه این شکل وجود مادی سرمایه به مبارزه برخاسته است. کارگر علیه این شکل مشخص وسیله تولید به مثابه

بنیان مادی شیوه تولید سرمایه داری عصیان می کند»

یکی از شاخصهای کاملاً مهم و هویت نمای جنبش کارگری در همین دوره های اولیه نشو و نمای اجتماعی اش نقطه عزیمت طبقاتی و ضد سرمایه داری آن در قلمرو مبارزه سیاسی و مقابله با دولت و نظم سیاسی مسلط است. «لودیسم» همانگونه که تصریح شد جنبشی کور، عقیم و خارج از مدار محاسبات مبارزه آگاه طبقاتی بود اما در عین حال خیزشی علیه سرمایه، علیه تبلور معینی از موجودیت سرمایه و علیه نحوه کاربرد وسائل تولید توسط شیوه تولید سرمایه داری بود. در این شورش توده کثیر کارگران بطور سازمان یافته به آنچه که خود مظهر و نماد رابطه بردگی مزدی تلقی می کردند حمله ور می شدند و درست در گذار تهاجم به سرمایه و سرمایه دار بود که با دولت و سازمان نظم سیاسی یا دستگاه اعمال قهر پلیسی مسلط مواجه می گردیدند.

از شورش لودیسم که بگذریم، خیزشها و جنبش های دیگر طبقه کارگر اروپا در نیمه اول سده نوزدهم همه جا از خشم و نفرت ضد سرمایه داری و از شعله های سرکش ستیز با نظام بردگی مزدی سرشار است. چند قدم اینسوتر ما شاهد عروج جنبش چارتیستی هستیم. جنبشی که به مرزهای اصلاحات بورژوائی سر تمکین نداشت، بر داربست موجودیت سرمایه تازیانه می زد و در نگاه تیزبین کمونیستهای مانند مارکس و انگلس، یک جنبش وسیع اعتراض اجتماعی توده های کارگر علیه سرمایه داری بود. در مورد جهت گیری و محتوای طبقاتی ضد کار مزدی «اتحادیه کمونیستها» و «انترناسیونال اول» بعنوان مظاهر و مصادیق تاریخی عروج گسترده مبارزات توده های کارگر در دوران یاد شده نیاز به توضیح خاصی نیست. به این ترتیب نظریه مترادف پنداشتن و اینهمانی دیدن جنبش خودانگیخته و «خود به خودی» توده های کارگر با «بورژوائی بودن» یا اصلاح طلبانه بودن آن، نظریه ای اساساً متناقض و بی پایه است. این مبارزات سرشار از بار طبقاتی ضد سرمایه داری و شالوده استوار جنبش لغو کار مزدی توده های کارگر است. جنبش خودجوش و خودپوی ضد کار مزدی بسان هر پدیده دیگر مادی و اجتماعی می تواند ببالد، شکوفا شود و نیرومند گردد و بالعکس می تواند از بالندگی، بلوغ و گرفتن نیرو بکلی باز ماند. این جنبش گام به گام رشد می کند و در ستیز با سرمایه نیرومندتر می گردد هر گاه که در گذار این پیکار گام به گام، آگاهتر، متحدتر، با افق اجتماعی شفاف تر و بطور متشکل تر در مقابل سرمایه قرار گیرد، این جنبش بالعکس شکست می خورد و از جبهه واقعی نبرد طبقاتی خود به بیرون پرتاب می شود اگر که قادر به حل معضلات مبارزه طبقاتی با بورژوازی نشود. اگر بجای داشتن بدیل روشن کمونیستی به نوع دیگری از سلطه سرمایه داری دل بسپارد. اگر بجای تعرض ممکن به اساس بردگی مزدی و پیگیری مطالبات جاری خود در این راستا به مبارزات اتحادیه ای و سندیکالیستی حلق آویز گردد. اگر بجای تشکل و تحزب علیه کار مزدوری به در داربست اتحادیه ها و تشکلهای سرمایه سالار دخیل بندد. این هر دو احتمال و چشم انداز در مقابل جنبش کارگری جهانی و طبقه کارگر هر جامعه ای قرار دارد. در هر دو حال این پرولتاریا و فعل و انفعالات درونی خود این طبقه است که سرنوشت جنبش وی را رقم می زند. ضدیت با کار مزدی پدیده ای نیست که به درون مبارزه طبقاتی توده های کارگر تزریق شود. این ضدیت با بیشترین و عظیم ترین ظرفیت رشد و بالندگی و بلوغ در نطفه حیات همین جنبش نهفته است. انکار این واقعیت به سهم خود در طی یک تاریخ طولانی، بگونه ای بسیار بارز روند عمومی مبارزات طبقه کارگر دنیا را زیر فشار قرار داده است.

یک نکته بسیار اساسی در اینجا کندوکاو سرچشمه های واقعی این تئوری یا شیوه نگاه به مبارزات طبقه کارگر است. باید دید که این برداشت سراسر بی پایه، متناقض و نادرست پیرامون جنبش خودانگیخته و خودپوی توده های کارگر، از کجا نشأت گرفته است و زاد و بوم واقعی آن در کجا قرار داشته است؟ آنچه برای عموم روشن است این است که

بلشویکها در طرح و تنفیذ و اشاعه این استنتاج سهم زیادی داشته اند اما برای کاویدن ریشه های اجتماعی و طبقاتی این سیستم نگاه و تفکر، باید به دوره های دورتر تاریخ رجوع کرد. جنبش سوسیالیستی پیشینه ای بسیار قدیمی تر و طولانی تر از جنبش کارگری دارد. در طی سالیان متمادی از حیات تاریخی بشر، سوسیالیسم، سوسیالیستها، آرمانهای تساوی طلبانه انسانی و جنبش سوسیالیستی انسانها وجود داشت، در حالی که مناسبات بردگی مزدی، تسلط شیوه تولید کاپیتالیستی و مبارزه طبقاتی کارگران علیه کار مزدوری پروسه زایش و تکوین خود را پشت سر نهاده بود و پرولتاریا بصورت یک طبقه اجتماعی از صحنه حیات تاریخ غائب بود. پیشروان و فعالین جنبشهای سوسیالیستی پیشین علی العموم بشردوستان و آرمانگرایان طبقات بالا بودند. متفکران و مصلحانی که با برداشت طبقاتی ویژه ای از انساندوستی و آرمانخواهی به طبقات فرودست جامعه، به تهیدستان و سیه روزان نظر می انداختند و از ورای همان دریافتهای و اندیشه های معین طبقاتی و تاریخی خود برای رهائی محرومین، ستمکشان و انسانهای سیه روز جهان نسخه می پیچیدند. زمان به جلو شتافت و نسلی از این سوسیالیستهای خیالپرداز در برهه معینی از سیر تکامل تاریخ و مبارزه طبقاتی، اردوی عظیم بردگان مزدی سرمایه را در مقابل خود مجسم یافتند. سوسیالیستهای تخیلی قرنهای ۱۸ و ۱۹ وجود نیرومند تاریخی و طبقاتی پرولتاریا، این توده کثیر فروشندگان نیروی را کاملاً لمس کردند اما درست با همان چشمی به آنها و جنبش طبقه آنان نظر دوختند که پیش از این به جنبشهای عظیم توده های تهیدست دیگر نظر داشتند. در ژرفنای تفکر و نگاه این جماعت، آنچه تاریخ را به جلو می برد، آنچه دوره ای از سیر تکامل تاریخ را جایگزین دوره ای می کرد، آنچه شیوه تولید معینی را بر جای شیوه تولید دیگر می نشانند. آنچه جامعه تازه را مستقر و جامعه کهنه را به زوال می کشاند، آنچه طبقات اجتماعی جدیدی را در عرصه حیات ظاهر و طبقات اجتماعی سلف را ساقط می ساخت، اینها همه و همه محصول تفکر اندیشمندان، معجزات تلاش مصلحان و حاصل درایت، رهنمود، افکار و تئوریهای رهائی پرداز نخبگان شایسته تاریخ بود.

آن نسل از سوسیالیستهای تخیلی هم که با توده عظیم فروشندگان نیروی کار دیدار کردند، زیر فشار رسوایات متراکم همین توهمات و اتویها، هیچگاه قادر به فهم رمز و راز موجودیت تاریخی پرولتاریا و پویش درونی پیکار این طبقه با بورژوازی و اساس کار مزدی نشدند. آنان همچنان از برج عاج اندیشه پردازی و رسالت سالاری فکری با پرولتاریا به راز و نیاز پرداختند. طرحها، رهنمودها و راهبردهای آنان برای طبقه کارگر چیزی فراتر از راهکارهای رهائی بخش! صاحبان اندیشه و علمای اخلاق آنسوتر نرفت. درک مبارزه طبقاتی توده های کارگر و پاسخ به ضرورتها و نیازهای درونی پویندگی و تکامل این پیکار هیچ مکان و موضوعیت تعیین کننده ای در زوایای ذهن یا حوزه های تفکر کنجکاو و رسالت پوی آنان احراز نکرد.

مارکس بساط این تفکر و نگاه یا شیوه اندیشیدن را از اساس در هم ریخت. او در زمین زندگی پرولتاریا، در قلمرو زیست مادی و اجتماعی توده های کارگر و در ژرفنای شرائط زندگی مبتنی بر فروش نیروی کار کارگران با سر آگاه و هشیار و بیدار یک کارگر به نقد تمامیت این تفکر و ایدئولوژی، به بررسی سیر تکامل مادی تاریخ، به جستجوی نقش انسانها و مبارزه میان طبقات در تکوین، توسعه و تعیین سرنوشت پروسه تحولات تاریخی ایستاد. او پرولتاریا را درست در قلمرو راستین کارزار طبقاتی اش و در عمق سنگر پرخروش ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی اش دیدار کرد. او طبقه ای را یافت که ضدیت با بردگی مزدی و فروشندگی نیروی کار، تار و پود وجود طبقاتی اش را تعیین می کرد. سوسیالیسم و کمونیسم وی نقد این طبقه بر اساس کار مزدی، نقد پرولتاریا بر عینیت موجود و نقد

رادیکال توده های کارگر بر موجودیت رابطه خرید و فروش نیروی کار گردید. کاپیتال، گروندریسه و نقد اقتصاد سیاسی اش کالبدشکافی کارگر آگاه از جامعه سرمایه داری شد. تئوری اضافه ارزش او تبیین کارگر کمونیست از پروسه مبادله کار و سرمایه، ایدئولوژی آلمانی اش درک طبقاتی کارگر از پروسه تکامل تاریخ، نقد او بر فلسفه حقوق هگل نقد اندیشیده کارگر آگاه بر روشنگری ایدالیستی بورژوازی، مانیفست و تمامی آثار سیاسی وی چاره گری کارگر کمونیست در کارزار مستقیم علیه سرمایه و برای نابودی سرمایه داری بود. او از قلب تپنده جنبش کارگری، در زندگی کارگران از اعماق وجود کارگر آگاه سخن گفت، در مکان کارگر فکر کرد، راه حل طرح نمود، افق پیکار تصویر کرد. هر چه گفت و مطرح نمود و نوشت همگی سخن، نگاه، سیاست و پراتیک جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر بود. کشتزار رویش افکارش زندگی طبقه کارگر آلمان و فرانسه و دنیا، جماعت هم حشر و نشرش محافل کارگران تبعیدی آلمان در فرانسه، ظرف فعالیت اجتماعی اش کمیته مکاتبات کمونیستی پیوند کارگران فرانسه و آلمان، اتحادیه کمونیستها، انترناسیونال اول و در یک کلام جنبش کارگری اروپا بود.

در اینجا در این نگاه به طبقه کارگر هر چه هست خود توده های وسیع طبقه کارگرد، مبارزات این توده وسیع علیه سرمایه، رویکرد کمونیستی توده های عظیم کارگر در جنبش طبقاتی شان، سازمان یافتن این توده های وسیع در جنبش ضد کار مزدی است که محور و مرکز و همه چیز است. در این نگاه نخبگان نیستند که رسالت رهائی توده کارگر را به دوش میکشند، اندیشوران طبقات بالا نیستند که به کارگران راه نشان می دهند. افاضل دانشگاهی نیستند که زندگی و مبارزه کارگران را تصویر می کنند. برعکس خود کارگران، فعالین و رهبران درون طبقه کارگر و کل توده های کارگرد که تمامی این نقشها را بعهده دارند. نکته بسیار اساسی یا اساسی ترین نکته در این راستا اینکه جنبش این کارگران، جنبشی که سر و تنه و مغز دست و پا و تمامی اندامش کارگران و فقط کارگرانند جنبشی ضد کار مزدی، ضد سرمایه داری و دارای ظرفیت عظیم کارزار برای لغو کار مزدوری است.

یک اهمیت بسیار اساسی کار مارکس بعنوان یک کارگر اندیشمند کمونیست، معرفی پرولتاریا، معرفی طبقه خویش با چنین نقشی و معرفی جنبش این طبقه با چنین ویژگی و افق و رویکردی بود. تحلیل مارکس از پرولتاریا و جنبش لغو کار مزدی کارگران، در برهه معینی از تاریخ به توده های کارگر اروپا کمک کرد تا سوسیالیسم بورژوائی و انواع گرایشات سوسیالیستی با سر بورژوازی، در درون و بیرون جنبش کارگری را هر چند اندک زمینگیر کنند و به حاشیه رانند. جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر در پرتو تلاشها و کارهای آگاهانه کمونیستهای مارکسی در موقعیتی تعرضی قرار گرفت. اما عمر این دوره تعرضی بسیار کوتاه بود.

در سالهای پایان سده نوزدهم دو رویداد مختلف اما همسو همسان، دو تیغه برای یک قیچی رشته حیات این تعرض یا این جنبش متعرض علیه کار مزدی را سخت زیر ضربه گرفتند. فاز تعیین کننده ای از گسترش جهانی شیوه تولید سرمایه داری یا شرائط امپریالیستی رابطه خرید و فروش نیروی کار به سرمایه بین المللی فرصت داد تا در مقابله با گرایش نهادین سیر رو به افت نرخ سود و بالفعل شدن بحرانهای اجتناب ناپذیر درونی اش عجاتاً با دستی بازتر از گذشته مشکلات خود را رتق و فتق کند. نظام کاپیتالیستی در همین راستا امکان یافت که از سکوی مقتدرتری با جنبش کارگری کشورها دست و پنجه نرم نماید.

تیغه دوم این قیچی که تمامی ماتریال و ترکیب مصالح خود را از همان شرائط بالا احراز می کرد عروج بسیار نیرومند، ریشه دار و پر شاخ و برگ سوسیالیسم بورژوائی بود. نوعی از خیالپردازی سوسیالیستی اقشار غیرکارگری در خارج از زمین زندگی توده های فروشنده نیروی کار که این بار اصلاً در شکل و شمایل سوسیالیسم خیالگری

بورژوازی قرن ۱۸ و ۱۹ به میدان نیامد، بلکه بر عکس از ظرفیت اجتماعی بسیار عظیمی برای تأثیرگذاری بر تاریخ و جنبش کارگری بین المللی برخوردار بود. سوسیال دموکراسی و ناسیونالیسم چپ («ضدامپریالیستی»)!! ساختواره اصلی این تیغه تیز قیچی مهاجم علیه جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر جهانی را تعیین می نمودند. تیغه نخست قیچی دهه هاست که نه فقط از تمامی ظرفیت برندگی و برا بودنش تهی شده است که بطور واقعی شالوده تحرک تیغه دوم را نیز سخت فرسوده است. با همه اینها تاریخ جنبش کارگری بین المللی از آخرین سالهای قرن نوزدهم تا زمان حال، در همه جای دنیا توسط سوسیالیسم بورژوائی در اشکال متفاوتش رقم خورده است. جنبش ضد سرمایه داری کارگران اروپا به دنبال تحمل شکستهای سنگین، به دنبال قلع و قمع کمون پاریس و از دست دادن انترناسیونال اول و مانند اینها هر چه سخت تر آسیب دید. تحولات روز دنیای سرمایه داری همراه با گشایش مستمر حوزه های جدید خودگستری و انباشت کاپیتالیستی، در معیت دستاوردهای ناشی از شکستهای یاد شده، پایه های مادی و اجتماعی اقتدار سوسیالیسم بورژوائی را این بار در شکل و شمایل و موقعیتی اساساً متمایز از دوره های پیش، در همه جا استوار ساخت. توضیح واضح است که سوسیالیسم بورژوائی این دوران نمی توانست در هیأت تعاونی ها و بدیل های اقتصادی و اجتماعی انسانهایی مانند اوئن، فوریه، گیلد و همانندان مطرح گردد. تسلط شیوه تولید سرمایه داری در بخش عظیمی از جهان آن روز و گسترش بی وقفه آن به اقصی نقاط گیتی، هیچ پایه اقتصادی یا هیچ ملاک و مجوز تاریخی برای موضوعیت و مشروعیت آن نوع ایده ها باقی نگذاشته بود. از این که بگذریم اتوپیهای ماوراء زمینی و فراطبقاتی مذکور توسط کمونیسم زمینی و ضد کار مزدی طبقه کارگر در یک دوره معین تاریخ سخت آماج نقد و تعرض واقع شده بود. آنچه این زمان، به دنبال همه این تحولات، همه این برآمدها و شکستها میتوانست تبلور نوزائی سوسیالیسم بورژوائی سلف باشد، اشکالی بود که در طی قرن بیستم جنبش کارگری بین المللی را از همه سو در درون خود غرق ساخت. سوسیال دموکراسی، سوسیالیسم اردوگاهی، سوسیالیسم خلقی مائوئیستی، امپریالیسم ستیزی سوسیال خلقی، روایت تروتسکیستی سوسیالیسم و نوع اینها، در یک کلام نسخه های زمینی و ملموس و کنکرتی برای برنامه ریزی کار و تولید کاپیتالیستی با جایگزینی شکل انفرادی مالکیت سرمایه ها توسط مالکیت دولتی که با درونمایه ای کاملاً مشترک و واحد اما در شکل و شمایل های گوناگون، یا بر طبقه کارگر دنیا تحمیل و یا بعنوان افق آتی پیکار طبقاتی به توده های کارگر عرضه می گردید. سوسیالیسم بورژوائی این عصر نظم تولیدی، مدنی، سیاسی و اجتماعی مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار بود و کعبه آمال یا آلترناتیو اجتماعی بخشی از بورژوازی جهانی در مقابل بخشی دیگر بود. برای اینکه جنبش کارگری بین المللی به ساختن چنین سوسیالیسم یا چنین شکلی از برنامه ریزی کار و تولید کاپیتالیستی تن دهد باید که از مبارزه ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی هر چه عمیق تر دور میشد. تئوری ترادف جنبش خودانگیخته و خودجوش کارگران با سرشت تردیونیونیستی!! پاسخ بسیار طبیعی و درون خیز طیف بورژوازی متحد یا متخاصم در درون اردوگاه واحد سوسیالیسم بورژوائی است. از دید، سوسیال دموکراسی، سوسیالیسم خلقی ضد امپریالیست!! سوسیالیسم اردوگاهی، تمامی منتقدین دموکرات سوسیالیسم روسی و کل نیروهای سالک قبله سرمایه داری دولتی دموکراتیک و غیردموکراتیک، تنها چیزی که باید توده های طبقه کارگر از آن تبری جویند همین جنبش لغو کار مزدی است. در زیج نگاه و مشرب اعتقاد همه این اشکال سوسیالیسم بورژوائی طبقه کارگر سخت نیازمند جنبش اتحادیه ای و به همان شدت و حدت ملزم به اجتناب از وسوسه گنه آلود جنبش ضد سرمایه داری است. کارگران باید بدانند و بیاموزند و باور کنند که جنبش خودپوی طبقاتی آنها اساساً قرار نیست جنبش ضد بردگی مزدی باشد!! قرار نیست این جنبش از درون و در راستای

پویش خودخیز طبقاتی اش علیه کار مزدی جهتگیری کند و متشکل شود!! سوسیالیسم، کمونیسم و ضدیت با کار مزدی اصلاً پدیده‌ی نهادی این جنبش نمی باشد!! متشکل شدن علیه اساس سرمایه داری ریشه در هستی اجتماعی خود این طبقه و جنبش آن ندارد!! این جنبش در واقعیت وجودی خود از همه اینها تهی است!!! آنچه که مربوط به سرنوشت زندگی و پیکار این طبقه است باید از خارج به درون جنبش طبقاتی اش حمل شود!! اینکه این کار چگونه و در چه پروسه ای باید انجام گیرد پاسخ آن برای طیف سوسیالیسم بورژوائی بسیار ساده است. بورژوازی وفادار به این سوسیالیسم!! و وفادار این شکل از نظم تولیدی و سیاسی و مدنی سرمایه داری به تمامی نسخه های متناسب برای این کار از همه لحاظ مجهز است. کارگران باید به حکم طبیعت تردیونیونیستی مبارزاتشان مجادلات اتحادیه ای و صنفی خود با کارفرمایان را پیش برند. بورژوازی سوسیالیست!! هم بدیل سوسیالیستی عینیت موجود را حاضر و آماده در اختیارشان قرار خواهد داد. سوسیالیسم بورژوائی برای آنها حزب تشکیل می دهد. وظیفه‌ی خطیر مبارزه با قدرت سیاسی را به دوش می کشد. به موقع و در لحظات سنجیده و حساب شده آنها را برای تسخیر قدرت سیاسی دعوت می کند. آنها به فرمان حزب سوسیالیستی بورژوازی قدرت دولتی موجود را سرنگون و قدرت دولتی بورژوازی سوسیالیست را مستقر خواهند ساخت!! حال این تسخیر ممکن است به شیوه‌ی سوسیال دموکراسی نیازی به هیچ جنگ و جدل و قهر و مخاصمت با سایر اقشار بورژوازی هم نداشته باشد و مسالمت آمیز و پارلمانتاریستی صورت گیرد یا اینکه نیازمند اعمال قهر و جنگ مسلحانه کوتاه یا طولانی مدت گردد. در هر حال و در همه این احوال یک چیز از روز هم روشن تر است. اینکه توده‌ی وسیع طبقه کارگر به هیچوجه لازم نیست در دغدغه جنبش لغو کار مزدی و در جستجوی فهم چگونه تغییر دادن عینیت موجود باشد. آنان نه لازم است این کار را بکنند و نه اصلاً شعور و ظرفیت پیشبرد چنین کاری را دارند. این بخش از معضل در صلاحیت بورژوازی سوسیالیست است.

به این ترتیب در جستجوی یافتن ریشه واقعی تئوری «خود به خودی بودن جنبش کارگری»، تعبیر «خود به خودی» به تردیونیونیسم و تهی بودن از محتوای ضدیت با کار مزدی، باید همه فرایندهای تاریخی بالا را زیر نظر قرار داد. نگاه مصلحان سوسیالیست اواخر قرن ۱۸ به جنبش کارگری، درک آنها از ظرفیت و بار اجتماعی این جنبش، تداوم حیات این نظریات و باورها در سالهای بعد به رغم تعرض کمونیستی و مارکسی بخشی از طبقه کارگر به موجودیت اجتماعی و تئوریک آنها، تولد جدید و بسیار نیرومند این باورها و دیدگاهها در پایان قرن نوزدهم و آغاز سده بیست به دنبال استقرار و گسترش شرائط امپریالیستی تولید سرمایه داری و شکستهای سخت پرولتاریای کمونیست، همه و همه اجزاء پیوسته تاریخ حیات این تئوری را تعیین می کنند. این نظریه از طریق سوسیال دموکراسی بیشترین تأثیر را بر بلشویسم و جنبش کارگری روسیه گذاشت. سوسیال دموکراسی، بورژوازی وارث شکست انقلاب اکتبر و ناسیونال چپ ضد امپریالیستی در جوامع آسیائی و امریکای لاتین و نقاط دیگر هر کدام بیش از دیگری به این تئوری و به تحمیل آن بر جنبش کارگری بین المللی سخت نیازمند بوده اند. توسل آنها به چنین درکی از موقعیت جنبش کارگری نه نتیجه یک برنامه ریزی آگاهانه و توطئه گرانه که کاملاً بالعکس فرارسته طبیعی و جبری پایه های مادی وجود طبقاتی آنها یعنی شیوه تولید سرمایه داری در مغز آنان بوده است. ما کمی بعدتر و در ادامه همین مقاله مجدداً به این بحث باز خواهیم گشت.

### پرولتاریا آگاهی کمونیستی و جنبش لغو کار مزدی

گفتیم که شعور و شناخت پرولتاریا همان نیروی حیات جاری در ساختار مادی پیکار ضد سرمایه داری اوست. این دو

از همدیگر غیر قابل تجزیه و تفکیکند. رشد شعور و شناخت طبقاتی کارگران عین رشد و توسعه و تکامل مبارزه ضد سرمایه داری آنها و دومی بنویه خود عین اولی است. حال ببینیم که این فرایند همگن، همامیز، اینهمانی، متزاید و مرکب چگونه و به چه صورت، مراحل مختلف نضج و بالندگی خود را طی می نماید و به واقعیت مادی مبدل می سازد؟ مبارزه ضد سرمایه داری پرولتاریا محور و جبهه تمرکز بسیار مشخصی دارد. همان محور و جبهه تمرکزی که تاریخاً توسط بورژوازی و از جمله توسط صومعه نشینان میلیتانت یا مسالمت جوی سکنهای حزبی و همزاد و همبازی طبقاتی آنها اتحادیه گرایان از بیخ و بن مسخ و تخریب شده است. این محور و جبهه اساسی همان زیربنای هستی جامعه کاپیتالیستی یعنی پروسه خرید و فروش نیروی کار، استثمار کارگر، تولید اضافه ارزش و تبدیل محصول کار طبقه کارگر به سرمایه و باز هم سرمایه است. جنگ میان طبقه کارگر و بورژوازی جنگ بر سر بود و نبود رابطه خرید و فروش نیروی کار و مناسبات کار مزدوری است. میدان واقعی درگیری و توفش و شعله کشیدن این پیکار برهوت دموکراسی و جار و جنجال تعویض قدرت سیاسی بورژوازی نیست. این سخن مارکس که پرولتاریا باید اول قدرت سیاسی را تسخیر کند، به تمام و کمال توسط تندنسهای گوناگون بورژوازی، توسط سوسیال دموکراسی، ناسیونال چپها، سوسیال خلقیون، تروتسکیستها، مائوتیستها، سوسیالیستهای روسی و دیگران تحریف شده است. پرولتاریا باید اول قدرت سیاسی را تسخیر کند معنایش این نیست که پرولتاریا جبهه راستین پیکار ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدی را از کارنامه حیات پیکار طبقاتی اش قلم گیرد و همچون خدم و حشم این یا آن بخش بورژوازی برای عزل این دولت و روی کار آوردن آن دولت وثیقه تسویه حسابهای درونی طبقه سرمایه دار و نظام سرمایه داری گردد. اولویت تسخیر قدرت سیاسی برای پرولتاریا در سخن مارکس مطلقاً آن چیزی نیست که با خزعبلات کمونیسم ستیزی مانند جمهوری شورائی کارگران و زحمتکشان، یا حتی جمهوری سوسیالیستی موضوع فتوای چپ دموکراسی خواه و کمونیست نمای روز تداعی گردد!!! تسخیر قدرت سیاسی در نگاه پرولتاریا و طبعاً کمونیست تیزیین و تیزپروازی چون مارکس تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریائی است که بطور جامع الاطراف و در کلیه عرصه های حیات اجتماعی اش با اساس رابطه خرید و فروش نیروی کار و موجودیت کار مزدوری در شعله ورتین و طوفانی ترین جنگها در گیر است. دست گرایشات مختلف بورژوازی در تحریف آموزشهای مارکس را همه جا و بیشتر از هر جای دیگر در همین جا باید سخت از پشت بست.

جبهه اساسی و محور واقعی پیکار پرولتاریا با بورژوازی میدان کارزار حاد طبقاتی بر سر سرنوشت محصول کار و تولید اجتماعی است. این آتشفشان نیرومند است که باید با بیشترین قدرت احتراق و اشتعال بر سر دولت بورژوازی، بر سر هر نوع و هر شکل و شمایل قدرت سیاسی سرمایه و به زبان شفاف تر بر سر موجودیت هر نوع دولت بالای سر جامعه و شهروندان فرو ریزد و آن را برای همیشه در خود خاکستر سازد. جبهه راستین جنگ اینجاست و آگاهی و شعور طبقاتی پرولتاریا از درون همین آتشفشان می جوشد و شعله می کشد، بر حول همین محور و در درون همین جبهه است که پرولتاریا بسان طبقه ای زنده و بالنده کلیه دستاوردهای دانش بشر، تمامی تجارب مبارزات گذشته طبقه خود در سرتاسر دنیا، کل آموزشهای انقلابی و علمی و سیاسی پیشروان جنبش ضد سرمایه داری بین المللی خود، همه جمعبستههای این آموزشها و تجارب را یکجا به دستگاه گردش خون و سیستم اعصاب و مغز و گوارش پیکار جاری ضد سرمایه داری خویش تبدیل می کند. سر و تنه اش با هم ارگانیک می گردند، سر در تعلق ارگانیک با تن و تنه دقیقاً امتداد ارگانیک مغز می شود.

تولید کالائی بطور اعم و تولید سرمایه داری بطور اخص، با بیشترین ظرفیت ممکن اساس مبادله میان کار و

سرمایه را بصورت تحریف شده و باژگون در مغز انسانها کشت میکنند. مبادله نابرابرها را مبادله نابرابرها القاء می نماید. سرچشمه واقعی تولید اضافه ارزش را نه نیروی کار مزدی که بخش ثابت سرمایه قلمداد می کند. سرمایه را نه بصورت یک رابطه اجتماعی که بعنوان توده اشیاء تصویر می نماید. آگاهی بورژوازی بعنوان آگاهی مسلط در جامعه سرمایه داری رابطه میان افراد را به رابطه میان اشیاء تنزل می دهد، تبیین منبعث از درونمایه سرمایه، انسانها را در رویه های ظاهری داده های تاریخی محبوس میسازد و نقش آنها را بعنوان نیروی محرک تکامل تاریخ بطور کامل در پرده می کشد. تولید سرمایه داری منشأ انفصال کارگر از پروسه کار و تولید اجتماعی، سرچشمه گسست کامل کارگر از محصول کار خویش و پایه مادی عروج کار مرده انسان به قدرتی خداگونه و مسلط بر کل هست و نیست اجتماعی توده های کارگر است.

پرولتاریا تنها با شکستن همه این معادلات باژگونه و همه این روایتها و تعابیر عمیقاً تحریف شده است که هستی آگاه طبقاتی خود را باز می یابد، برای حصول این آگاهی یک راه بیشتر در پیش روی طبقه کارگر قرار ندارد و آن عرصه کارزار طبقاتی در جبهه گسترده مبارزه علیه کار مزدبگیری، مبارزه علیه تبدیل شدن محصول کار و تولید اجتماعی به سرمایه و مبارزه علیه سرمایه بودن و سرمایه شدن فرآورده های کار و تولید است. اگر قرار است پرولتاریا در باتلاق توهمات بورژوائی فرو نغلطد، باید با سر هشیار طبقاتی خود به جهان و جامعه و مراودات میان انسانها و طبقات نظر افکند، اگر قرار است در القانات فریبکارانه سرمایه پیرامون منشأ تولید ارزش اضافی مسخ و منجمد نشود، باید فرایند تبدیل محصول کار خود به سرمایه را با دیده بصیرت طبقاتی تعمق نماید. این کار بناگزی در گرو آن است که توده های طبقه کارگر بطور مستمر بر سر تعیین سرنوشت محصول کار خویش و بر سر برنامه ریزی پروسه کار و تولید اجتماعی با بورژوازی در جنگ باشد. درست در اینجا و فقط در این بزنگاه خاص است که وحدت تئوری و پراتیک، وحدت مبارزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی، وحدت عینیت و ذهنیت، وحدت مبارزه ضد سرمایه داری با شعور و شناخت طبقاتی پرولتاریا، وحدت کمونیسم با جنبش کارگری، وحدت مبارزه برای حصول مطالبات جاری با مبارزه برای نابودی سرمایه داری، وحدت مبارزه برای حصول آزادیهای سیاسی و مبارزه علیه اساس بردگی مزدی، وحدت مبارزه برای رفع هر گونه تبعیض جنسی و قومی با مبارزه برای لغو کار مزدی، وحدت جنگ با سرمایه و جنگ با دولت سرمایه داری، وحدت مبارزه برای رفع عینیت موجود با مبارزه برای استقرار عینیت نوین کمونیستی، وحدت جنبش جاری طبقاتی پرولتاریا با ظرف سازمانیابی طبقاتی توده های کارگر، وحدت پیکار ضد سرمایه داری پرولتاریا در هر جامعه جداگانه و جنبش لغو کار مزدی پرولتاریای جهانی و در یک کلام وحدت کلیه اشکال پیکار پرولتاریا علیه اساس کار مزدوری و علیه کلیه مظاهر استثمار و ستم و بیحقوقی سرمایه داری بطور جامع الاطراف تضمین میگردد. درک این مسأله گرهی ترین معضل جنبش کارگری است و بعداً خواهیم گفت که سندیکالیستها و حزبیون فرقه گرا عوامل بدون مزد یا بعضاً با مزد بورژوازی برای تخریب این وحدت در جنبش کارگری بین المللی هستند. اگر سرمایه در فرایند بسط اجتماعی خود، از درون افکار و ایدئولوژی و فرهنگ و باورهائی که لحظه به لحظه بازتولید می کند، از طریق برنامه ریزی آموزش و پرورش و محتوای متون درسی یا از مجرای کتب و نشریات و رسانه های همگانی و تمامی راههای دیگر، رابطه میان انسانها را باژگون القاء کرده و بصورت رابطه میان اشیاء جلوه می دهد، در این صورت پراتیک ستیز پرولتاریا با سرمایه نیز باید متضمن برنده ترین و کوبنده ترین نقد طبقاتی وی علیه اساس این باژگونه پردازی باشد. اگر سرمایه با استمداد از کلیه اهرمها و عوامل یاد شده از زمین و آسمان در مغز کارگر جار می زند که رابطه خرید و فروش نیروی کار مبادله برابرهاست!!!

پرولتاریا نیز باید کل سنگینی و صلابت محصول کار و تولید طبقه اش را بر جمجمهٔ پر از فریب و دروغ بورژوازی فرو کوید و در تمامی آفاق هستی بشر فریاد برکشد که سرمایه محصول کار اوست. طبقهٔ کارگر باید از ورای کالبدشکافی واقعی فرایند کار و پروسهٔ استحالهٔ محصول کار و تولید به سرمایه، کل فضای تفکر، فرهنگ، ایدئولوژی و باورهای اجتماعی برتابیده از مناسبات کار مزدوری را در هم بشکنند، نقد طبقاتی خود علیه سرمایه داری را در همین گذر و از مجرای همین کالبدشکافی ها با افکار گمراه کننده و باژگون پرداز بورژوازی به مصاف کشد. کارگران باید در شعاع چنین مانیفست کنکرت و پراکسیس و شفافی مبارزهٔ طبقاتی خویش علیه سرمایه را سازمان دهند. در چنین شرائطی است که مبارزه برای تحمیل مطالبات روزمره بر بورژوازی، مبارزه برای نابودی بردگی مزدی و پروسهٔ آگاهی و شناخت طبقاتی پرولتاریا همه و همه به یک فرایند واحد تبدیل می شوند. تنها در این بستر است که مبارزهٔ طبقاتی و دانش طبقاتی هر گونه انفصال و گسست از همدیگر را رها کرده و وحدت کامل مادی و دیالکتیکی خود را باز می یابند. سرمایه رابطهٔ انسانها را رابطهٔ میان اشیاء تصویر می کند و فرایند تولید اضافه ارزش یا نقش توده های کارگر در خلق کل سرمایه را در پرده می کشد کارگر نیز باید در گام به گام پیکار خویش بر سرچشمهٔ واقعی ظهور جهان اشیاء یا همان پروسهٔ استثمار طبقه اش توسط سرمایه انگشت گذارد. مبارزهٔ کارگر علیه سرمایه در غیاب کیفرخواست طبقاتی او علیه اساس بردگی مزدی مبارزه ای عقیم و تقلانی فرساینده در ماریپیچ ماندگاری سرمایه داری است.

پرولتاریا در جبههٔ پیکار برای تعیین سرنوشت محصول کار و تولید اجتماعی، در جبهه ای از مبارزه که تبلور آمیختگی ارگانیک سر و تنه یا آگاهی و پراتیک است می تواند برای سازمان دادن کل قوای پیکار خود تلاش کند در اینجاست که می تواند به تناسب اقتضای نیروی طبقاتی اش بورژوازی را از سنگر تصاحب کار اضافی و از سنگر برنامه ریزی کار و تولید به عقب راند. پرولتاریا روی این محور و در درون خاکریزها و باریگاههای پیوستهٔ پی ریزی شده در این جبهه است که توان مبارزهٔ رادیکال علیه همهٔ اشکال ستمکشی سرمایه داری را احراز می نماید. کیفرخواست پرولتاریا در همه جا و در درون همهٔ قرارگاههای ستیز سرشتی واحد دارند. مبارزه علیه خفقان و دیکتاتوری، مبارزه برای سرنگونی قدرت سیاسی حاکم، مبارزه علیه تبعیض جنسی و بیحقوقی زنان، علیه کار کودک، مبارزه برای سطح بالاتر معیشت، بهداشت و آموزش و مهد کودک رایگان، تضمین معیشت و رفاه سالمندان یا معلولان، همه و همه علیه سرمایه داری است و محل رجوع همهٔ اینها اساس موجودیت رابطهٔ خرید و فروش نیروی کار است. باید ریشهٔ مردسالاری، بیحقوقی زنان و تبعیض میان زن و مرد بر کنده شود. اینکار در اول گام در گرو تضمین حتمی و قطعی معیشت و رفاه اجتماعی زن مستقل از کار داشتن و نداشتن، مجرد یا متأهل بودن، صاحب بچه بودن یا بی فرزند بودن، پیر بودن یا جوان بودن یا هر شرط و شروط دیگر است. برای این کار باید تمامی امکانات اقتصادی و اجتماعی این تأمین و تضمین از محل محصول اجتماعی کار و تولید سالانه پرداخت گردد. سرمایه باید این امر را تقبل کند. کار کودکان باید مطلقاً ممنوع شود. این کار مستلزم کاهش سود سرمایه و اختصاص بخش قابل توجهی از محصول کار و تولید به امرار معاش و آموزش و رفاه اجتماعی کودکان است. بهداشت رایگان، آموزش رایگان، مسکن رایگان و کل زندگی مرفه رایگان همه و همه در گرو انسداد بیشتر و بیشتر مجاری سود، تخصیص بیش و بیشتر محصول کار به زندگی و رفاه اجتماعی شهروندان است. آلودگی محیط زیست باید برطرف شود، پس باید پروسهٔ کار و تولید را با ملزومات رفع این آلودگی منطبق کرد. دیکتاتوری و خفقان و دولت از الزامات جبری و قهری اعمال نظم تولیدی و سیاسی ومدنی و اجتماعی سرمایه بر طبقهٔ کارگر جامعه و دنیا

با هدف سود افزونتر و افزونتر سرمایه است. ما با اختلال پروسه انباشت از طریق اختصاص سهم هر چه عظیم تر و عظیم تر محصول کار مان به زندگی و رفاه و جلوگیری از تبدیل آن به سود قرارگاه اصلی، سرچشمه و اساس و شالوده واقعی دیکتاتوری را مین گذاری می کنیم و زیر ضرب توپخانه پیکار طبقاتی می گیریم. تمرکز قوای ما در این محور به خودی خود، بسیار خودجوش، خودپو و اتوماتیک، جنگ در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی علیه سرمایه و نظام سرمایه داری است. هدف روشن و افق شفاف این جنگ محو کار مزدروی و استقرار سازمان شورائی کار و مدنیت کمونیستی است.

این جنگ مالامال از آگاهی و شعور و شناخت ژرف ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی است. در اینجا آگاهی بدون هیچ کم و کاست هستی آگاه پرولتاریاست. توده های کارگر در گام به گام و فاز به فاز پیشبرد این پیکار کل پروسه کار و تولید اجتماعی را آنالیز می کنند. لحظه به لحظه فرآورده های این آناتومی و آنالیز را بر سر بورژوازی فرو میکوبند. این عالی ترین، دقیق ترین، مادی ترین و مارکسی ترین تعریف از پدیده آگاهی است. کارگران در اعتصاب برای سطح بالاتر معیشت با کیفرخواستی که بنبندش از کالبدشکافی همین پروسه کار و تولید سرشته شده است با قدرت به بورژوازی اخطار می کنند که همه امکانات لازم برای تحقق خواسته ها موجود است، یا مطالبات پذیرفته می شود و یا مجاری تولید سود مسدود می گردد. در قلمرو رفع تبعیض از زنان، محو کار کودک، محیط زیست، تأثیرگذاری بر سازمان کار، در رابطه با اینکه چه تولید شود و چه تولید نشود، کار و تولید چگونه برنامه ریزی شود، همه اینها قرارگاهها و خاکریزهای جنگند و پرولتاریا در همه اینها با سر بیدار و هشیار ضد کار مزدی خود می جنگد. هدف کل جنگ و کل صف آرائی پروسه پیکار، محو تمامیت کار مزدبگیری است. چگونگی تحقق این امر و سیمای کنکرت و شفاف جایگزین سازی سرمایه داری با سازمان شورائی کار و مدنیت کمونیستی بصورت یک بدیل مشخص حی و حاضر و عملی در دست پرولتاریاست. توده های کارگر متشکل در جنبش سراسری شورائی ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی در سخن از کمونیسم و سوسیالیسم به زبان ایده و شعار محض و عبارت پردازی رایج فرقه ها سخن نمی گوید. بالعکس چگونگی برنامه ریزی کمونیستی کار و تولید جاری جامعه را بصورت مادی و آماری و ملموس پیش روی خود دارد. آگاهی زمینی و مادی به چگونگی تغییر واقعی و ریشه ای عینیت موجود در اینجا سلاح فکری طبقه کارگر است که در پروسه پیکار عملاً و بطور طبیعی به سلاح مادی ستیز با تمامیت نظام سرمایه داری تبدیل می شود.

### سندیکالیسم و سکت آفرینی حزبی.

#### تندنهای متخاصم جنبش لغو کار مزدی و آگاهی طبقاتی پرولتاریا

آگاهی طبقاتی کارگر عین مبارزه روز او علیه سرمایه داری و مبارزه جاری وی علیه سرمایه عین آگاهی طبقاتی بالفعل اوست. آگاهی مقوله ای منجمد، وحی نازل، انباشته های بی مصرف ذهن یا اندوخته های احتکار شده عقل آدمها نیست. بلکه عمل اندیشیده، تصمیم مبتنی بر تحلیل و شناخت، اقدام سنجیده و واکنش معقول بشر در برابر عینیت خارجی و هستی مادی یا اجتماعی است. آگاهی طبقاتی کارگر مبارزه جاری او علیه بردگی مزدی است. این آگاهی می تواند اندک باشد، آنقدر اندک که در صرف نفرت و انزجار و کینه طبقاتی نسبت به استثمار که میشود

و در تلاش اضطراری و اجباری او برای مقابله با این استثمار یا کاهش دامنه تأثیرش بر روی معیشت خود و زن و فرزند خویش خلاصه شود. اما حتی همین درجه نازل واکنش وجودی کارگر در مقابل سرمایه تبلور آگاهی وی نسبت به عینیت موجود و تجلی واکنش هستی اجتماعی آگاه او در مقابل عینیت استثمار سرمایه داری است. این درجه پائین شناخت و آگاهی در همان حال موجودی زنده، بالنده، آماده رشد، پویا، خلاق و نیازمند تغذیه، پرورش، یادگیری، آزمون، دخالتگری، اعمال اراده، ابتکار، شور و مشورت، همکوشی، نقد و انتقاد و بحث و دیالوگ است. آگاهی به مشابه موجودی زنده به همه اینها نیاز دارد، نیازهایی که همه و همه تنها در بطن کارزار با سرمایه و مبارزه برای تغییر عینیت موجود می توانند تأمین و تضمین شوند. کارگر یا توده کارگری که به هر دلیل و از جمله زیر فشار راه حلهای منجمد و مسخ کننده سندیکالیستی، فرقه گرایانه، سوسیال دموکراتیک، سوسیال خلقی یا هر تندیس دیگر سوسیال بورژوازی در قبال این نیازهای حیاتی پاسخ مناسب نمی گیرد، پروسه رشد و شکوفائی آگاهی طبقاتی او به همانگونه می سوزد، متوقف می شود و آسیب می بیند، که هر موجود زنده دیگر، از جمله هر موجود انسانی زیر فشار سوء تغذیه، محرومیت از یادگیری، فقدان هوای سالم یا هر کسر و کمبود و نقیصه دیگر از رشد باز میماند. سوسیال رفرمیستها، سندیکالیستها و اتحادیه گرایان یا عزلت نشینان معابد سکتی و گروهی به همین دلیل نیروهای قتاله آگاهی طبقاتی کارگران در درون و بیرون جنبش کارگری هستند. اینان با تمامی قدرت تأثیر خویش اصرار دارند که نطفه های آگاهی طبقاتی پرولتاریا را با بدترین سموم خرافه های کاپیتالیستی بسوزانند، آن را از رشد باز دارند و در همین گذر پرولتاریا را از سر آگاه طبقاتی خود بکلی جدا کرده، سر گندیده و سراسر عفونی بورژوازی را بر تنه وی مونتاز کنند. اینان متخصصان جراح بورژوازی در قلمرو هستی اجتماعی طبقه کارگرند و کارشان جراحی سر هوشیار پیکارجوی ضد سرمایه داری کارگر و تعویض آن با سر متعفن و گندیده بورژوازی است. اینها با جنبش کارگری و با پروسه سوخت و ساز آگاهی طبقاتی کارگران درست همان کاری را می کنند که بورژوازی در سطح جامعه و با استمداد از کلیه زرادخانه های فرهنگی، آموزشی، تربیتی، مهندسی افکار، رسانه های عظیم تبلیغاتی و کل سیستم الیناسیون خودجوش سرمایه با کارگران و فرایند آگاهی آنها می نماید.

آگاهی طبقاتی کارگر تنها در پروسه پیکار جاری و واقعی ضد کار مزدی و برای لغو کار مزدوری است که عناصر و مایحتاج بالندگی، شکوفائی و رشد مستمر خود را بدست می آورد و تنها در درون همین فرایند است که بطور پیگیر شاخ و برگ می کشد، تنومند میشود و بر تمامی اسرار و رموز تغییر بنیادین عینیت موجود و محو سرمایه داری چیره می گردد. رشد آگاهی طبقاتی کارگران به این معنا، دقیقاً و بعینه رشد، گسترش، تقویت و قدرت یابی بیش و بیشتر خود جنبش ضد کار مزدی کارگران یا دستگاه گردش خون و سیستم تغذیه و تنفس و کلاً حیات این جنبش است. در این روایت و منظر، آگاهی طبقاتی توده های کارگر مطلقاً مقوله ای قابل تفکیک از پراتیک مادی پروسه پیکار ضد سرمایه داری آنها نیست. آگاهی در اینجا هستی آگاه است، فلسفه ای است که توسط پرولتاریا متحقق میشود. آگاهی طبقاتی پرولتاریا شعور جنبش لغو کار مزدی اوست. پرولتاریا تا زمانی دست اندرکار رشد، توسعه، تکمیل و بارور ساختن این آگاهی است که در جبهه مستقیم پیکار علیه بردگی مزدی می جنگد، به محض اینکه او را از این محور دور یا از این جبهه به بیرون پرتاب سازند او دیگر نه با شعور طبقاتی خود که با افکار، ایدئولوژی، راهبردها و راهکارهای بورژوازی در کرانه های افق تضاد با سرمایه، اما گیج، منگ، متوهم، سرگردان دور خود می چرخد و با هر گام از این چرخش خود را هر چه ژرفتر، هر چه آسیب پذیرتر، هر چه مستأصل تر در چاه ویل اسارت بورژوازی غرق میسازد. نگاه سندیکالیستها یا هواداران سکتیهای حزبی به درونمایه طبیعی و سرشت خودجوش جنبش

کارگری با نگاه آنان به پدیده شعور و آگاهی طبقاتی کارگران از همه لحاظ همگن و هم نهاد است و جز این نیز نمی تواند باشد. هر دو جریان به رغم تمامی تعارضات فرمولبندیها، اساس ضدیت خودانگخسته و نهادین جنبش طبقه کارگر با سرمایه داری را بکلی نفی می کنند، هر دو گرایش وجود واقعی شعور و خودآگاهی طبقاتی پرولتاریا را با دیدی عمیقاً ایدالیستی، بورژوازی و باژگون نظاره می نمایند. هر دو بطور مشترک و همصدا بر جدائی سر پرولتاریا از تن وی و بر جدائی پروسه پیکار جاری طبقاتی از محور ضدیت با سرمایه داری و برای لغو کار مزدی بیشترین لجاجت و سماجت را از خود ظاهر میسازند. فرقه گرایان فرقه و سکت حزبی خویش را سر پرولتاریا تلقی میکنند، از دید آنان صومعه تاریک گروه یا نهاد حزبی کانون اندیشیدن، تصمیم گیری، اتخاذ سیاست و رهبری برای جنبش کارگری است و به بیان ساده تر همان سر پرولتاریاست. سری که از تن جداست و با آن هیچ رابطه درونی و ارگانیک ندارد. سری که اساساً از جنس تن نیست. سری که با تن در هیچیک از عوارض، آثار، کارها یا فعل و انفعالات طبیعی حیات ارگانیک هیچ همسنخی و وحدتی ندارد. پرولتاریا باید تنی بدون مغز، بدون قدرت اندیشیدن، فاقد شعور و شناخت و بصیرت و درایت ضد سرمایه داری باشد چون سکت حزبی و گروهی در نقش سر وی این وظائف را انجام می دهد!!! از این گذشته پرولتاریا لازم نیست بطور ارگانیک و در هستی طبقاتی خود شناگر آگاه و چیره دست و با تدبیر آبهای عظیم مبارزه ضد سرمایه داری باشد، زیرا این یکی کار حزب، کار سر پرولتاریاست که بر روی بدن وی و جزء درونی ارگانیک زندگی او نیز نمی باشد. دوگانگی میان ایده و ماده، حاکمیت ایده بر ماده و گریزناپذیری انقیاد واقعیت از ایده به تمام و کمال حکمفرماست. در روایت فرقه گرایان این فقط عناصر حزبی و نخبگان هم حشر در درون سکت‌های گروهی هستند که حامل آگاهی و دانش طبقاتی اند. به همین دلیل این فقط آنانند که سالکان کمونیسم، قطب وجود و واسطگان بین غیب و شهوندند. آنها قرار نیست افرادی متعلق به طبقه کارگر و ساکنان زمین زندگی و پیکار توده های کارگر باشند و دانش و شعور و ذهنیت آنها اساساً بنا نبوده و نیست که فرارسته های شرائط زیست و کار و مبارزه پرولتاریا و بیان اندیشوار صوابدیدا و مصالح و ملزومات این مبارزه باشد. ژرفای این نگاه از بدترین خرافه ها و متحجرتترین برداشتهای جزمی متافیزیکی انباشته است و بیگانگی با درک مارکسی و مادی تاریخ در تمامی جوارح و ساختار آن موج می زند.

سندیکالیستهای کمونیست نما، همین این کار را بسیار زمخت تر و بدون هیچ نیاز به صغری و کبرای خاص انجام می دهند. آنها نه برای جنبش کارگری هیچ ظرفیت ضد سرمایه داری قائلند و نه پرولتاریا را اساساً نیازمند سر آگاه طبقاتی می دانند. از دید اینان سر بورژوازی بسیار خوب بر تنه پرولتاریا زینده و همساز است. پرولتاریا بعنوان یک طبقه محکوم به فقدان شعور و شناخت و دانش طبقاتی می تواند هر از چند گاهی با فشار معادلات جاری درون سرمایه و زیر برد تأثیر مقتضیات اعمال نظم سرمایه داری شاهد تعویض سری جدید بر تنه منجمد مومیائی شده خود باشد، به این معنی که بخشی از بورژوازی را بجای بخشی دیگر بر مقدرات زندگی و سرنوشت پروسه کار و تولید اجتماعی خویش مسلط گردانند. در اینجا آگاهی پرولتاریا همان مه آلودگی حاصل از تبخیر مصالح و صوابدیدههای خودگستری و بازتولید سرمایه است، پرولتاریا به آگاهی طبقاتی خویش یا آگاهی سرشته شده از نقد ریشه ای شیوه تولید کاپیتالیستی هیچ نیاز ندارد زیرا که اساساً قرار نیست علیه اساس سرمایه داری و برای لغو کار مزدوری هیچ مبارزه ای داشته باشد. سندیکالیستهای کمونیست نمای نوع ایرانی این زشت ترین کلام را بدون هیچ حجب و حیائی در مصاحبه ها و نوشته های رسمی خویش با صراحت بیان کرده و به میزانی که توانسته اند بر هر در و دیواری نقاشی نموده اند. آنان خیلی زمخت و عریان می گویند پرولتاریا باید در تشکلهای اتحادیه ای جدا از

دولت خویش متشکل شود و برای بهبود وضعیت زندگی و رفاه اجتماعی اش در چهارچوب سیطره مناسبات کار مزدوری تلاش کند. در همان حال باید به سیاستها و گفتمانهای و مطالبات و رهنمودهای احزاب درون جامعه نظر اندازند و از میان این احزاب هر حزبی را که به خود نزدیکتر می بینند بعنوان مدافع مطالبات و منافع اجتماعی خویش مورد حمایت قرار دهند!!! مطابق رهنمودهای این سندیکالیستهای کمونیست نما مبارزه ضد سرمایه داری و آگاهی طبقاتی همزاد و همجنس و ارگانیک و نهادین این مبارزه همه دعانویسی و خیالپردازی است.

یک نکته در اینجا فراموش نشود اینکه فرقه گرایان حزبی و سندیکالیستهای ملبس به کمونیسم در نفی مبارزه ضد سرمایه داری توده های کارگر و در تحریف و باژگونه پردازی شعور و شناخت طبقاتی پرولتاریا در غالب موارد حرفها، راهبردها. راهکارها و همه چیزیشان کاملاً بر هم منطبق است. هر دو جریان، پرولتاریا بعنوان یک طبقه اجتماعی را دقیقاً طبقه ای بدون سر، بدون سر آگاه طبقاتی و بدون شعور طبقاتی جاری در تنه و ارگانیک می خواهند. هر دو مبارزه ضد سرمایه داری را با همان محتوا و مضمون سوسیال بورژوازی باب طبع خویش، نه کار توده های کارگر که کار شعور جدا از ارگانیک، کار ایده متجلی در سکت نخبگان و کار اولیا و اوصیای حزبی ماوراء کارگران می دانند. هر دو جریان معتقدند که در نقطه ای از تاریخ دست حزب و نهاد نخبگان از آستین طبقه بیرون خواهد آمد و اینچنین و آنچه خواهد کرد. هر دو جریان، طبقه و توده های طبقه را محمل دخالت پردازی و ابراز وجود سازمان یا حزب ماوراء کارگران می پندارند.

## پرولتاریا، شکل و حزب

مباحث بالا پیرامون درونمایه ضد سرمایه داری جنبش کارگری و مفهوم واقعی و پراکسیس آگاهی طبقاتی کارگران سنگ بنای محکم و مطمئنی برای فهم درست موضوعیت تشکل یابی طبقه کارگر یا مکان و نقش واقعی این متشکل شدن در کل حیات اجتماعی و جدال طبقاتی پرولتاریا با نظام سرمایه داری است. ما نشان دادیم که جنبش کارگری در نهاد خود جنبشی ضد کار مزدی است و آگاهی و شعور و شناخت طبقاتی توده های کارگر تنها در پروسه بسط، توسعه، تقویت و قوام یافتن و نیرو گرفتن همین جنبش است که می بالند، متعین میشود، به سلاح مادی مبارزه مبدل میگردد. مسأله سازمانیابی و حزب جنبش کارگری باید در متن این برداشت و استنباط درست طبقاتی مورد تعمق و پیگیری قرار گیرد. طبقه کارگر به سازمان، حزب یا نهاد و دفتر و دستکی که ظرف پیشبرد مبارزه وی بر علیه سرمایه داری نباشد هیچ نیازی ندارد. این نوع تشکلهای و نهادها تاریخاً در قالب اتحادیه های سرمایه سالار کارگری، یا احزاب چپ بی ربط به جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر به این جنبش تحمیل شده اند. در مورد اتحادیه ها طبیعتاً باید میان سالهای آغاز پیدایش آنها در اروپای غربی و امریکا و فلسفه وجودی آنها پس از پایان عمر انترناسیونال اول کارگری فرق جدی گذاشت. اتحادیه های اولیه عموماً حرکت خودجوش توده های طبقه کارگر برای مقابله متحد و مؤثر علیه استثمار و ستمکشی و بیحقوقی سرمایه داری بوده است. در حالی که اتحادیه های اخیر، اتحادیه های پس از شکست بین الملل اول و دوران عروج سوسیال دموکراسی یا سوسیالیسم روسی، فقط بخشی از ساختار مدنی و نظم و قدرت سرمایه بوده اند که وظیفه سرشکن نمودن جریان مبارزه طبقاتی پرولتاریا در باتلاق مصالح و منویات سودآوری سرمایه را به دوش داشته اند. این اتحادیه ها، یا هر نوع تلاش برای ایجاد و برپائی اینگونه اتحادیه ها در هر کجای دنیای امروز صرفاً کوششی برای نهادینه کردن ماندگاری شیوه تولید

سرمایه داری و تداوم استثمار و محرومیت و ستمزدگی و سیاه روزی طبقه کارگر توسط نظام بردگی مزدی است. اساس کار اتحادیه ها بر نفی بنیاد ضد کار مزدی بودن جنبش کارگری و نفی موضوعیت مبارزه جاری توده های طبقه کارگر علیه اساس سرمایه داری استوار است. اتحادیه ها از کارگران می خواهند که اندیشه هر گونه پایان دادن به موجودیت نظام کاپیتالیستی را از سر خود بیرون کنند. به زعم بانیان آنها تا آنجا که به حد و حدود بهای فروش نیروی کار مربوط میشود همین سازمانهای صنفی در شور و مشورت با کارفرمایان مشکلات کارگران را حل و فصل می کنند، فراتر از میزان نیز باید به احزاب سیاسی بورژوازی دل بست. باید سیاستهای آنان پیرامون چگونگی اعمال حاکمیت نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی کاپیتالیسم بر طبقه کارگر را گوش داد و از میان آنها یکی را انتخاب نمود. یک نکته مهم در اینجا این است که این خصوصیات، فونکسیونها، نقش و رسالت فقط خاص اتحادیه های موجود نیست. بیشتر فعالین اتحادیه ای و تمامی کسانی که ساختن اتحادیه ها را آلترناتیو تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر می کنند از همین قماش و همین جنسند. اینکه این فعالین خود را علناً و رسماً سندیکالیست بنامند یا اینکه نام کمونیست و چپ بر خود گذارند در اساس قضیه تفاوتی پدید نمی آورد.

تمامی آنچه که در مورد اتحادیه گرایان و نگاه و نظر و برنامه کار و پراتیک آنها نسبت به امر متشکل شدن طبقه کارگر گفتیم با مختصر تفاوت صوری و قابل اغماض در رابطه با چپ فرقه گرا و دیرنشینان حزبی هم صدق میکند. اینان نیز در حالی که از نقد اتحادیه گرائی حرف می زنند عین همان محتوا و مضمون کار اتحادیه گران را به طبقه کارگر توصیه می نمایند. بر این عقیده اند که توده های کارگر باید برای حصول مطالبات اقتصادی و رفاهی خود دست به ایجاد سندیکا و تشکلهای صنفی بزنند. در زمین بازی بورژوازی و در حصار قانونیت و قانونمداری سرمایه چند و چون بهای نیروی کارش را با سرمایه داران رایزنی کنند. در دائره قانونسالاری و قراردادیت کاپیتالیستی از حق اعتصاب برای بالا بردن دستمزد و مطالبات معیشتی خود بهره گیرند. تفاوت مهم فرقه گرایان و صنف نشینان باروی حزبی این است که اینان سکت سیاسی خویش را جایگزین احزاب رسمی و قانونی بورژوازی می نمایند. اگر اتحادیه ها در رابطه با برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی و در مورد سازمان کار و نظم تولیدی یا مدنی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری توده های کارگر را به احزاب رسمی پارلمنتاریست سرمایه حواله می دهند اینان خواهان رویکرد طبقه کارگر به حزب خویش می گردند. فرقه ها البته خود را کمونیست دو آتشفشان می خوانند، خیلی داغ از انقلاب صحبت می کنند و از جایگزینی سرمایه داری با سوسیالیسم و کمونیسم سخن می رانند!!! موضوعاتی که در خط مشی عملی و واقعیت پراتیک سیاسی یا اجتماعی آنها هیچ جا و مکانی ندارد. به بیان دیگر آنچه اینان می کنند و ما به ازاء واقعی، زمینی و اجتماعی آنچه ادعا می نمایند. در بهترین حالت آینده ای سوای سرمایه داری دولتی پیش روی کارگران نمی گشاید. شالوده و ارکان اساسی اشتراک این هر دو گرایش تا آنجا که به مسأله سازمانیابی جنبش کارگری مربوط می شود این است که هر دو به اندازه هم و به شدت و حدت هم اساس متشکل شدن ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی توده های کارگر را غیرممکن تلقی کرده و مورد مخالفت قرار می دهند. اتحادیه ها یگراست جاودانگی سرمایه داری و نفی پیکار ضد کار مزدی را تأکید می کنند و به کارگران آموزش می دهند. فرقه گرایان با نفی بنیاد ضد کار مزدی بودن جنبش کارگری، با قرار دادن سکت خویش بجای جنبش ضد سرمایه داری کارگران، با تعویق به محال نمودن سازمانیابی طبقاتی لغو کار مزدی توده های کارگر، با درخواست از کارگران که به مبارزات صنفی بپردازند اما در رابطه با مسائل سیاسی به حرف آنها گوش نکنند، با توصیه به کارگران که به فراخوان سکت سیاسی شان دولت بورژوازی را سرنگون سازند و قدرت را به «حزب» بسپارند، آری با همه اینها بر

روی کل جنبش لغو کار مزدی کارگران، روی متشکل شدن این جنبش، بر روی ظرفیت آگاه شدن و به شعور و شناخت طبقاتی رسیدن کارگران، بر جنگ مستمر و رو به توسعه ضد سرمایه داری طبقه کارگر و بر امر جایگزینی کار مزدی با سازمان شورائی کار و مدنیت کمونیستی یکجا چهارتکبیر می زنند.

هر دو جریان طرفدار جدی طرح دو تشکیلاتی برای طبقه کارگرند. دو تشکیلات که یکی عهده دار مبارزات صنفی و دیگری راهگشای تحقق خواسته‌های اجتماعی و سیاسی است!!! طرح دو تشکیلاتی هر دو جریان دقیقاً طرح آواره ساختن جنبش کارگری از جبهه جنگ ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی است. اتحادیه گرایان رک و عریان هر دو تشکیلات را بعنوان ظرف بازی توده های کارگر در زمین بورژوازی و با هدف گرفتن انعام از بارگاه قدرت سرمایه تجویز می کنند اما فرقه گرایان حزبی در حالی که خصلت تشکیلات نخست را بعنوان همان میز مذاکره حسنه و دوستانه میان کارگران و سرمایه داران بر سر سنار و سی شاهی بهای فروش نیروی کار قبول دارند، ادعا می کنند که ظرف دوم نه در زمین بورژوازی بلکه در خارج از قلمرو صلح و صفا با سرمایه و منطقه جنگ با نظام سرمایه داری است!!! این ادعا کاملاً بی اساس است. آنچه اینان قلمرو جنگ با سرمایه می پندارند، در واقع فقط برهوت خشک تقلا برای جلب حمایت توده های عاصی کارگر، استفاده از حمایت آنان در کار سرنگونی ماشین دولتی سرمایه و تعویض آن با نوع دیگری از دولت بورژوائی با آرایشی تازه است. طبقه کارگری که به فتوای سکت نشین های حزبی صلاحیت و ظرفیت متشکل شدن در جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی را نداشته است و با این هدف و در این راستا متشکل نشده است. توده کارگری که پروسه پیکار خویش با سرمایه را با دورنمای لغو کار مزدی، با حمل بدیل روشن و شفاف طبقاتی در مقابل عینیت کاپیتالیستی و با طرح مستمر مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری به پیش نبرده است، طبقه کارگری که در کلیه قلمروهای حیات اجتماعی ریشه های واقعی استثمار، ستمکشی و محرومیت خویش را در ژرفای موجودیت رابطه خرید و فروش نیروی کار کنکاش نکرده است، توده کارگری که سنگر به سنگر در تمامی این قلمروها با بورژوازی جنگ نکرده است طبیعتاً خود را برای جایگزینی نظام بردگی مزدی با سازمان شورائی کار و مدنیت سوسیالیستی هم آماده نساخته است. حزبی که مبارزه طبقاتی پرولتاریا را در غیاب کلیه این مؤلفه ها مد نظر داشته است و فقط به جلب حمایت کارگران برای تسویه حساب با قدرت سیاسی اندیشیده است مطلقاً هیچ ربطی به مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه و راهبرد این مبارزه برای لغو کار مزدی هم نمی تواند داشته باشد. چنین حزبی هر چه هست تشکل ضد سرمایه داری پرولتاریا نبوده و نخواهد بود.

در باره اینکه این روایت حزب از کجا برتافته است؟ ریشه آن را باید در همان جنبشها و جریاناتی کاوید که پیش از این سرچشمه های ادراکات آیدالیستی و بورژوائی، پیرامون جنبش کارگری یا آگاهی طبقاتی کارگران را در آنجا جستجو کردیم. ریشه این روایت حزب در سوسیالیسم بورژوائی قرار دارد. سوسیال دموکراسی، سوسیالیسم روسی، ناسیونال چپ و سوسیالیسم خلقی همراه با اشکال عدیده انتقاد بورژوائی، دموکراتیک و رفرمیستی این گرایشات، همگی با تبیین این چنین از حزب همگن و همسازند. جنبشها و جریاناتی که تاریخاً طبقه کارگر و جنبش کارگری کشورها را بعنوان وثیقه ای برای فشار بر مخالفان خود و به کرسی نشاندن خواستهها یا تحقق بدیلها و دورنماها و اهداف اجتماعی و طبقاتی می خواسته اند، به این روایت حزب طبقه کارگر نیز عمیقاً و شدیداً نیازمند بوده اند. سوسیال دموکراسی بعنوان نیروی پرچمدار نوعی برنامه ریزی کار و تولید و مدنیت و نظم سیاسی و اجتماعی کاپیتالیستی از هر نوع متشکل شدن توده های کارگر در یک ظرف سراسری ضد کار مزدی به اندازه تمامی بخشهای دیگر بورژوازی وحشت داشته و دارد. هر نوع تلاش طبقه کارگر برای ایجاد چنین تشکیلاتی متضمن استنکاف واقعی

کارگران از پذیرش احزاب سوسیال دموکرات، سرپیچی از قبول بدیل کاپیتالیستی آنها، اجتناب از تمکین به دموکراسی پارلمانی و در یک کلام به خاک سپردن موجودیت سوسیال دموکراسی و کوتاه نمودن سایه این جریان از سر کارگران است. موجودیت و مقبولیت احزاب سوسیال دموکرات در جنبش کارگری دنیا اساساً بر خاکسپاری تام و تمام تشکلهای واقعی ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر پایه گذاری شده است.

بلشویسم روایت سوسیال دموکراتیک تحزب کارگری را با شرائط انقلاب روسیه و پاره ای ویژگیهای اوضاع سیاسی دوران حاکمیت تزار به هم درآمیخت. تئوری حزب بلشویکها بشدت از عناصر سوسیال بورژوائی نفی ضد سرمایه داری بودن جنبش خودانگیخته توده های طبقه کارگر، فشار انتظارات و رویاهای بورژوازی لیبرال روس بر جنبش سوسیال دموکراسی آن روز روسیه، فشار سهمگین روایت سوسیال دموکراتیک از سازمان کار و مدنیت سوسیالیستی و مانند اینها متأثر بود. حزب بلشویک روسیه حزبی وسیعاً کارگری بود اما این حزب به دلائل بسیار مهم بالا نه فقط ظرف جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر روسیه نشد که بنوعی نقش یک آلترناتیو رادیکال دموکراسی طلبانه چپ سوسیال خلقی را در مقابل چنان تشکلی ایفاء کرد. تلقی سرمایه داری دولتی از سوسیالیسم هر چند پاره وار و خام و متناقض شیرازه حیات سیاسی و اجتماعی و طبقاتی حزب را زیر فشار خود داشت. پدیده ای که بعدها و به دنبال تصادم بلشویکها با معضلات روزهای بعد انقلاب اکتبر هر چه حادثتر عریان شد. حزب بلشویک از همان آغاز بجای آنکه یا بسیار بیشتر از آنکه تشکلی برای سازمان دادن و به پیروزی رساندن جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر و سنگ بنای نخستین و در دست ساختمان سازمان شورائی برنامه ریزی کار و مدنیت کمونیستی باشد، شالوده یک ساختار دولتی بالای سر جنبش کارگری برای جایگزینی عینیت روز روسیه با نوعی برنامه ریزی دولتی نظم تولید و سیاسی و اجتماعی مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار بود. تلقی کمونیست مبارز، رادیکال و تیزبینی مانند لنین از انطباق وضعیت حزب در سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۴ با مختصات دیکتاتوری پرولتاریا یا سوسیالیستی بودن بخش دولتی اقتصاد روسیه در این زمان!!!، تأکید بلشویسم بر اصالت این ساختار دولتی در مقابل شوراها و همگرایی بلشویکها حتی شخص لنین با تقویت همین ساختار به زیان نقش شوراها کارگری، بی مهری و بی عنایتی مفرط در تلاش برای فراهمسازی شرائط استقرار سازمان شورائی برنامه ریزی سوسیالیستی کار و تولید و زندگی اجتماعی به نفع سنگینی هر چه فزاینده و فزاینده تر نقش وزارت اقتصاد و سازمانهای دولتی بالای سر کارگران و بسیاری مؤلفه های مهم دیگر همه و همه بعنوان مصادیق عینی آفتابی شدن روایت و ادراکات پیشین بلشویسم از مسأله تحزب و سازمانیابی کارگران قابل تعمق و تأمل جدی هستند. این روایت بعدها در سوسیالیسم روسی کلیه آمیزه های رادیکال کارگری و کمونیستی دوره گذشته را از ساختار نظری، سیاسی و پروسه بسط عینی خود پالایش نمود و یک تحزب تمام عیار بورژوائی را بعنوان حزب کمونیست طبقه کارگر پیش روی جنبش کارگری دنیا قرار داد.

طیف گسترده ناسیونال چپ و جنبشهای بورژوا ناسیونالیستی آویزان به میراث خواران شکست انقلاب کارگری اکتبر، عین همین روایت حزب را بعنوان کارسازترین ظرف تحمیل مطالبات، اهداف و دورنماهای اجتماعی و طبقاتی خود بر توده های کارگر کشورها و بعنوان ابزار مناسب ابراز وجود امپریالیسم ستیزی بورژوائی خویش و بالاخره به مثابه بستر متناسب پیوند جنبشهای خود با "اردوگاه شوروی" از حزب کمونیست روسیه به عاریت گرفتند. این جریانات و جنبشها در گیر و دار مبارزه برای تحقق نسخه اردوگاهی توسعه کاپیتالیستی کشور خویش، احزاب سوسیال خلقی و ناسیونال بورژوائی خویش را حزب کمونیست کارگران خواندند. آنان کار انحلال جنبش ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی کارگران کشورها در جنبشهای بورژواناسیونالیستی را با تحمیل احزاب چپ سوسیال بورژوائی نوع روسی به طبقه کارگر

تکمیل نمودند.

تاریخ تلاش ناسیونال چپ در زمینه جایگزینی تشکلهای ضد سرمایه داری طبقه کارگر با احزاب سوسیال خلقی در همین جا خاتمه نمی یابد. بعدها بخشهای وسیعی از همین جریان در هیأت منتقدین مائوئیست اردوگاه، منتقدین روایت چینی و روسی تبیین سرمایه داری یا شرائط امپریالیستی سرمایه داری و گرایشات مشابه دیگر دست اندر کار ساختن احزاب یا گروههایی شدند که با محتوای دیدگاهها و نوع تحلیل آنان از سرمایه داری، جنبش کارگری، کمونیسم و سوسیالیسم، انقلاب کارگری و مسائل دیگر مربوط به مبارزه طبقاتی کاملاً همساز و همگن بود. این گرایشات در دوره ای از حیات تاریخی خود عموماً نیروی پیکار انقلاب دموکراتیک خلقی و «ضد امپریالیستی»، با دورنمای استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، متعهد تأمین هژمونی پرولتاریا بر این انقلاب بعنوان وجه الضمان پیروزی آن و نهایتاً تحقق سوسیالیسم خلقی بودند. ایده ها، ادعاها و آرمانهایی که جمعیت مشترک آنها اسم رمزی برای توسعه کاپیتالیستی پاره ای جوامع در آن دوره تاریخی خاص بود.

این دوره با تسلط جامع الاطراف شیوه تولید سرمایه داری در کلیه ممالک یاد شده، تبدیل بورژوازی کشورها به طبقه مسلط اقتصادی و سیاسی به پایان عمر خود رسید و به موازات آن کوس بی مصرفی مطلق اتویی پردازیهای مذکور نیز بر سر هر کوی و برزن کوبیده شد. از این پس تئوریهها و راه حل بافیهای ناسیونال چپ، با از دست دادن پایه های مادی و اجتماعی موضوعیت خود یا کلاً به داربست برنامه ریزیها، سیاستگذاریها و نظریه پردازیهای بورژوازی حاکم و اپوزیسیونهای درون حاکمیت سرمایه آویخت و یا در غیر این صورت بصورت مشتئی احکام معلق مریخی با خزیدن در لاک نقدی فراطبقاتی و دموکراسی طلبانه از گذشته خویش برای وصله و پینه کردن خود به جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر تلاش نمود.

این بخش از بقایای چپ غیرکارگری در فاز کنونی از حیات رو به انقراض تاریخی اش در رابطه با روایت تشکل و تحزب طبقاتی کارگران آگاهانه یا ناآگاهانه به هر ظرف و الگویی دل بسته و دل می بندد تا شاید خود را از شر پذیرش تشکل ضد کارمزدی و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر خلاص نماید. در حالی که تمامی طول و عرض مشغله سیاسی اش، حل و فصل «مسأله ملی»، «جنبش انقلابی خلق، جنبش حق تعیین سرنوشت خلقها، دموکراسی طلبی و این قبیل موضوعات است تشکل خود را «حزب کمونیست» اطلاق می کند، همه صدر و ذیل وجود تشکیلاتش در جنگ با ارتجاع دینی و تبلیغ مدرنیسم و جدال فراطبقاتی با رژیم سیاسی خلاصه میشود اما از دعوی حزب کمونیست کارگران بودن میلیمتری پائین نمی آید. عاشق سینه چاک محافل منزوی و سکتهای گروهی خود است. در حالی که سازمان و گروه و حزبش در معادلات زمینی مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی سخت هیچکاره است، اما در تقدس و اعجاز و نقش آفرینی سحرآمیز آنها کمترین تردیدی روا نمی دارد. از سکتاریسم و گروه پردازی اظهار بیزاری می کند اما تا مغز استخوان اسیر علائق گروهی و محفلی است. دفتر و دستک حزبی یا سازمانی خود را پلکانی در طریق متشکل شدن کارگران می پندارد اما در راه حفظ موجودیت و سیادت سکت خود حاضر است کل جنبش کارگری و هر تلاش در راه متشکل شدن آن را آماج بدترین حملات قرار دهد. می گوید که گروه و حزب و محفل وی ابزار تقویت و بالندگی و شکوفا نمودن مبارزات طبقه کارگرند اما بزرگترین ایده و آرمانش جدا ساختن این یا آن فعال طبقه کارگر از اندامواره جنبش طبقاتی خویش و زندانی نمودن وی در چهاردیوار تنگ و تاریک گروه یا حزب خویش است. خود را گروه یا حزب طبقه کارگر معرفی می کند اما کل طبقه کارگر و جنبش وی را برای اعتبار و شرف و اقتدار و به قدرت رسیدن تشکیلات خود می خواهد. سکت و دفتر و دستک برای وی

همه چیز است و جنبش و مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای او هیچ چیز نیست. از انقلاب پرولتاریا علیه سرمایه سخن به میان می کشد اما در عمل گروهش را قطب عالم تغییرات و واسطه بین حال و آینده تاریخ تصور می نماید. جنبش کارگری برای او همان دنیای تنگ و تاریک سکت گروهی یا حزبی است و در خارج از قلمرو سیادت این سکت با همه سر جنگ دارد.

دلباختگان این گروه سازهها و سکت‌های حزبی در پس دیوارهای افراشته سکت خود قادر به رؤیت سیمای جنبش کارگری نیستند.

معضل اساسی این بخش از بقایای چپ غیرکارگری حالت فراطبقاتی و تعلیق اجتماعی اوست. بقایای در حال انقراض جنبش‌هایی است که روزی روزگاری برای پیشبرد اهداف ناسیونالیستی، دموکراتیک، «ضدامپریالیستی»!! سوسیال خلقی و کلاً کاپیتالیستی خود به نسخه معینی از توسعه سرمایه داری، نسخه اردوگاه شوروی با اسم و رسم جعلی کمونیسم آویخته است. کوشیده است تا جنبش کارگری کشورها را آلت فعل مقاصد طبقاتی و تاریخی خود سازد. در پروسه کارزار طبقاتی بعنوان یک گرایش ضعیف و آسیب پذیر طبقه بورژوازی قادر به تحقق راه حلها و راهبردهای خاص خود نشده و در این گذر متحمل شکست شده است. افتادن به ورطه شکست او را با پرولتاریا هم سرنوشت ساخته است و اینک در کار ابراز حیات اجتماعی خود راهی سواى آویختن بیشتر به پرولتاریا در پیش روی ندارد. با همه اینها تا این زمان نتوانسته است فضای جنبش طبقاتی پرولتاریا و بستر کارزار ضد سرمایه داری این طبقه را درست درک کند و هضم نماید. نه از ساکنان سرزمین پیکار ضد کار مزدی پرولتاریا است و نه ابوابجمعی جنبش اجتماعی پیشین خود. آواره سیاسی و طبقاتی است و این آوارگی در کلیه قلمروهای حیات اجتماعی اش از جمله درک وی از تحزب و تشکل بسیار ملموس و عریان است.

جنبش لغو کار مزدی توده های کارگر روایت تحزب و سازمانیابی طبقاتی خود را بر ویرانه های درک سندیکالیستی و فرقه گرایانه از پدیده تشکل و تحزب بنیاد می نماید. تئوری دو تشکیلاتی در اینجا فاقد مبنای مادی و موضوعیت سیاسی است. پرولتاریا متشکل می شود تا علیه سرمایه داری مبارزه کند، تحزب او همان جنبش طبقاتی او و جنبش طبقاتی وی همان پیکار ضد کار مزدی اوست. حزب معنائی سواى گرایش ندارد و نقطه عزیمت گرایش ضد سرمایه داری طبقه کارگر سازمان دادن کل جنبش کارگری برای پایان دادن به موجودیت رابطه خرید و فروش نیروی کار است. پرولتاریا نباید به ساختن تشکیلاتی رضایت دهد که شالوده آن بر قبول ماندگاری سرمایه داری استوار است. مؤلفه هائی از قبیل «استقلال تشکیلات کارگری از دولت بورژوازی» که بطور متحد و مشترک توسط سندیکالیستهای ایرانی و حزبون فرقه گرا با هدف تظاهر به جانبداری از مستقل بودن جنبش کارگر طرح و تبلیغ می شود همسان همه رهنمودها و راهبردهای دیگر این گرایشات صرفاً کندن باتلاق در پی پای طبقه کارگر برای سر به نیست نمودن جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی این طبقه است. پرولتاریا برای این متحد و متشکل و متحزب میشود که با اساس کار مزدوری و فروشنده نیروی کار بودن خویش و در همین جا علیه فشار استثمار کاپیتالیستی، علیه بیحقوقی و ستم سیاسی و طبقاتی بورژوازی، علیه حاکمیت سیاسی سرمایه و علیه همه اشکال موجودیت و تسلط سرمایه داری پیکار نماید. فعالین جنبش لغو کار مزدی باید برای متشکل نمودن کل توده های کارگر در چنین ظرف و سازمانی مبارزه نمایند. آنان در این گذر و بعنوان ملزومات پیشبرد این مبارزه باید نقش دستگاه گردش خودن یا سیستم اعصاب را در تشکل سراسری جنبش کارگری به دوش گیرند. تحزب کمونیستی پرولتاریا سازمانیابی فعالین جنبش لغو کار مزدی در درون ارگانیکسم جنبش طبقاتی کارگران و بعنوان ساختار

ارتباطات و مفاصل عصبی این ارگانیسم است. این تنها نوع تشکل یابی جنبش کارگری است که در آن ضدیت با سرمایه، مبارزه علیه استثمار و بیحقوقی سرمایه داری، مبارزه برای تحقق مطالبات عاجل و جاری، فرایند بالندگی شعور و شناخت طبقاتی پرولتاریا، روند سازمانیابی کارگران، وحدت میان همه بخشهای مختلف طبقه کارگر، وحدت ارگانیسم قلمروهای عدیده پیکار علیه سرمایه داری و همه آنچه که مربوط به مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی است یکجا به هم پیوند می خورند. در سینه کش این نگاه، موضوعیت تحزب طبقه کارگر نفی نمی شود اما این تحزب مطلقاً یک فرقه اعتقادی خارج از ساختار واقعی جنبش جاری کارگران نیست. کمونیستهای کارگر به فعالان بی سازمان مبدل نمی گردند بلکه سلولهای زنده و زندگی بخش ارگانیسم سراسری جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر می شوند. کمونیستها بر پایه مشتی باورها و معتقدات مکتبی به هم نمی پیوندند بلکه با پراتیک مشخص و نقش کارساز خود در پیشبرد پیکار کارگران با یکدیگر دیدار می کنند و همدل و همسنگر می شوند. در وسعت برد این نگاه، حزب صرفاً یک شبکه همکوشی و همزمی فعالین کمونیست در درون اندامواره جنبش طبقاتی کارگران است. هیچ سازمانی جدا از سازمان سراسری جنبش کارگری ندارد، هیچ دفتر و دستکی در خارج از قلمرو پیکار کارگران بر پای نمی کند. یک دستگاه بوروکراسی متشکل از مشتی کمیته و کمیته چی، رئیس و مرئوس، سیاستگذار و مجری سیاست، دبیر اول و مشار و مشیر و مشاور، کمیته مرکزی و دفتر سیاسی و اعلامیه پخش کن یا فدائیان رده بندی شده مقامات بالا نیست. حزب ارتباط آگاهانه و آهنین فعالین کمونیست در جبهه همه جا گستر پیکار طبقاتی کارگران است.